

نصیحت ائمه مسلمین

«نصیحت زمامداران» در فرهنگ اجتماعی مسلمین سابقه ای طولانی دارد و دانشمندان فراوانی در ارائه شیوه حکومت داری قلم زده اند؛ مثل جاحظ در «التاج» و «المحاسن و الاضداد» و امام محمد غزالی در «نصیحة الملوک» و ابوبکر بن محمد طرطوشی در «سراج الملوک» و خواجه نظام الملک در «سیر الملوک یا سیاست نامه» و محقق سبزواری در «روضه الانوار». البته در این گونه آثار معمولاً به «نصیحت به حمل شایع» پرداخته شده است. و کم تر از «نصیحت به حمل اولی» بحثی به میان آمده است.

این مقاله، تلاش ناچیزی است در ارائه برخی از ابعاد «نصیحت پیشوایان» و اگر چه این عنوان در ابتدای موضوعی صرفاً اخلاقی می نماید، دارای ابعاد وسیع حقوقی، سیاسی، فقهی و تربیتی است و توجه به آن، در تلقی و برداشت از حکومت اسلامی بسیار موثر است.

در این جا، پس از مرور روایات «النصیحة لائمة المسلمین»، به عناوین زیر پرداخته ایم:

- مفهوم نصیحت، ضرورت و اهمیت نصیحت پیشوایان، نصیحت پیشوایان، حق امت، آزادی انتقاد در نظام اسلامی، زمینه های شکوفایی نصیحت در جامعه اسلامی، نصیحت و مسئولیت حاکم اسلامی، شعاع نقد و مرز انتقاد، قانون اساسی و مسئله نصیحت و نظارت.

روشن است که ادای حق این عناوین، مجال واسعی می طلبد، در حالی که بنای این مقاله بر اختصار و اشاره است. امید است که در فرصت دیگری تتمه یادداشت ها گردآوری و با توجه به انتظار اندیشمندان، ابعاد گوناگون موضوع وسیع تر مورد مطالعه قرار گیرد.

گذری بر روایات

«النصیحة لائمة المسلمین» یک تعبیر ریشه دار، و پرسابقه است که در روایات متعددی به چشم می خورد. سرچشمه این عنوان پیامبر اکرم (ص) است که در حجة الوداع، ضمن سخنرانی در مسجد خیف، آن را مطرح فرمودند، و پس از آن، در بیانات ائمه: به عنوان یکی از مسئولیت های امت اسلامی مورد تاءکید قرار گرفت.

محدثان پرتلاش شیعه، در جوامع روایی، فصلی را به این عنوان اختصاص داده اند: ثقة الاسلام کلینی در کتاب الحجة از «کافی»، این باب را گشوده است: «باب ما امر النبی (ص) بالنصیحة لائمة المسلمین، و اللزوم لجماعتهم، و من هم» (۲)

محدث کاشانی در ابواب (وجوب الحجة و معرفته) از «وافی»، بایی را به این عنوان اختصاص داده است: «باب وجوب النصیحة لهم و اللزوم لجماعتهم» (۳)

هم چنین علامه مجلسی در کتاب الامامة از «بحار الانوار» این باب را قرارداده است : باب ما امر به النبي(ص) من النصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم»(۴)

به علاوه در کتاب های روایی دیگر، این روایات به صورت پراکنده نقل شده، در این جا به نقل پاره ای از آنها می پردازیم :

۱ -... عن ابي عبدالله(ع) : ان رسول الله(ص) خطب الناس في مسجد الخيف فقال ...:

ثلاث لا يغفل عليه من قلب امرى مسلم : اخلاص العمل لله، و النصيحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم(۵) سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند :خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت . «.

۲ -... عن ابي جعفر(ع) : قال : قال رسول الله(ص): ما نظر الله عزوجل الى ولى له يجهد نفسه بالطاعة لامامه و النصيحة الا كان معنا فى الرفيق الاعلى(۶۰)

امام باقر(ع) فرمود :رسول خدا(ص) فرموده است :خدای عزوجل به سوی دوستش که جان خود را در فرمانبرداری و خیرخواهی امامش به زحمت افکند، نظر نکند، جز هنگامی که در ردیف رفیق اعلی همراه باشد . «.

۳ -... عن ابي عبدالله(ع) : قال خطب رسول الله(ص) يوم منى فقال :

نضر الله عبدا سمع مقاتلى فوعاها و بلغها من لم يسمعها... ثلاث لا يغفل عليهن قلب عبد مسلم :اخلاص العمل لله و النصيحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم(۷۰) امام صادق(ع) فرمود :رسول خدا(ص) در منی برای مردم سخنرانی کرد و فرمود :خدا خرم و شادان کند بنده ای را که سخنم را بشنود و در گوش گیرد و به کسانی که نشنیده اند برساند،... سه چیز است که دل هیچ مسلمانی با آن خیانت نکند :خالص نمودن عمل برای خدا، خیرخواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت مسلمین . «.

۴ -... عن الصادق(ع) قال :خطب رسول الله فى حجة الوداع بمنى فى مسجد الخيف (و قال) ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرى مسلم اخلاص العمل لله و النصيحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم ،رواه ابي عن سعد عن البرقى مثله(۸۰)

۵ - قال رسول الله(ص) :

الدين نصيحه، قيل: بمن يا رسول الله؟ قال: لله و لرسوله و لكتابه و للائمة فى الدين و لجماعة المسلمين(۹۰)

قال فى النهاية: «ثلاث لا يغفل» هو من الاغلال الخيانة فى كل شى، و يروى يغفل بفتح الياء من الغل و هو الحقد، اى لا يدخله حقد يزيه عن الحق و روى يغفل بالتخفيف من الوغول الدخول فى الشر و المعنى ان هذه الاغلال الثلاث تستصلح بها القلوب فمن تمسك بها طهر قلبه من الخيانة و الدغل و الشر(۱۰۰)

و قال في الوافي: «لا يغل» من الاغلال او الغلال اي لا يخون و يحتمل ان يكون من الغل بمعنى الحقد و الشحنا اي لا يدخله حقد يزيله عن الحق (١١٠)

هر چند روایات ترغیب به نصیحت پیشوایان ، متعدد و کثرت آن ها ، موجب اطمینان به صدوراست. در عین حال، برخی از آن ها دارای سند معتبرند، مثل روایت اول، که مرحوم کلینی به دو طریق صحیح نقل کرده است. به علاوه این روایات در کتاب های قدمای اصحاب بدون ذکر سند ، نقل شده است ؛مثلا تحف العقول از پیامبر نقل می کند که حضرت در مسجد خیف فرمود: «ثلاث لا يغل عليهن قلب امرى مسلم، اخلاص العمل لله و النصيحة لائمة المسلمين، و لزوم جماعتهم» (١٢) و همین روایت در «فقه الرضا» (١٣) نیز نقل شده است ، و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است (١٤) .

در برخی از روایات نیز از نقطه مقابل « نصیحت ائمه » یعنی غش نسبت به ائمه نهی شده است :قال اميرالمومنين(ع) :

لا تختانوا ولا تكم، و لا تغشوا هداكم ولا تجهلوا ائمتكم و لا تصدعوا عن جبلکم فتغسلوا و تذهب ریحکم و علی هذا فليكن تاسيس اموركم و الزموا هذه الطريقة. « ١٥) علی(ع) فرمود : با والیان خود خیانت نورزید و به رهبران خود نیرنگ ننزید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود(جماعت مسلمین)پراکنده مشوید و شوکت و دولت شما برود . پایه کارهای شما باید بر این مبنا باشد و ملازم این روشن باشید .» .

در روایات اهل سنت نیز این تعبیر فراوان دیده می شود و برخی از آن ها ، مورد اتفاق فریقین است .علاوه بر آن که از خیر خواهی نسبت به امام مسلمین، علاوه بر « نصیحت » با تعبیرات دیگری نیز یاد شده ، که در بخش های مختلف مقاله به تناسب آورده ایم، مثل این بیان امیرالمومنین(ع) :

فلا تكفوا عن مقاله بحق او مشورة بعدل(١٦) از گفتن حق یا راءى زدن در عدالت باز مایستید .» .

تاملی در مفهوم نصیحت

نصیحت ، خیرخواهی است، یعنی هر گفتار یا عملی که در آن خیر منصوح، منظور شده باشد .ریشه این واژه در استعمالات زبان عرب، از « نصحت العسل » به معنای تصفیه و خالص کردن عسل گرفته شده است .

مناسبت این ماده با کاری که ناصح انجام می دهد، از آن جهت است که ناصح نیز کلام و عمل خود را از غش و ناخالصی پاک می کند.و هیچ انگیزه ای جز خیرخواهی در لوح جان خود باقی نمی گذارد.

برخی از دانشمندان، اشتقاق این واژه را از « نصحت الثوب » به معنای دوختن لباس دانسته اند، به این مناسبت که خیاط با کار خود مواضع فرسوده جامه را که در معرض پاره شدن قرار گرفته ، ترمیم می کند و از پیشرفت آن جلوگیری می نماید .ناصح نیز با نصیحت خویش به ترمیم نقاط ضعف و کاستی های منصوح می پردازد، از این رو نقش ناصح در اصلاح افراد، نقش خیاطی است که لباس کهنه ، به دست او جلوه تازه ای پیدا می کند و نواقص آن برطرف می گردد(١٧) .

درقرآن کریم به دعوت و تبلیغ انبیای الهی به عنوان « نصیحت » و خود پیامبران به عنوان « ناصح » معرفی شده اند .قرآن از زبان حضرت نوح ، چنین نقل می کند :

« و ابلاغکم رسالات ربی و انصح لکم(۱۸) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم. » .

حضرت هود نیز ، اعلام می کرد :

« ابلاغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین(۱۹) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیر خواهی امینم. » .

با تأمل در مفاد این واژه و بررسی موارد کاربرد آن، به این نکات دست می یابیم :

۱ - قوام نصیحت ، به انگیزه های خیرخواهانه آن است، و همین انگیزه های مثبت ، به نصیحت ارزش و قداست می بخشد، در واژه های دیگری مثل « انتقاد » و حتی « امر به معروف و نهی از منکر » ، انگیزه ها و نیت ها، چندان دخالتی ندارند، به این معنا که انتقاد ممکن است با انگیزه مثبت همراه باشد و یا با انگیزه منفی، با نیت تصحیح و رفع نقص انجام گیرد یا با نیت تخریب و از بین بردن طرف مقابل . لذا « انتقاد » همیشه و در همه موارد، عمل با ارزشی به حساب نمی آید، برخلاف نصیحت . که « نصح » در مقابل « غش » قرار دارد به معنای خلوص است و تنها کاری زینده چنین عنوانی است که از کمال خیرخواهی و سوز دل برخاسته و از آلودگی های گوناگو پاک باشد . و هیچ انگیزه ای جز خیر و مصلحت در آن دخالت نداشته باشد، و در این صورت است که سخن اثر دارد و بر دل می نشیند .

۲ - نصیحت، شعاع وسیعی دارد و هرگونه گفتار و کردار خیرخواهانه را در بر می گیرد :ارشاد به مصالح دینی و دنیوی، تعلیم در صورت جهل، تنبیه در صورت غفلت، دفاع در صورت عجز و ناتوانی، جلوگیری از لغزش و سقوط، کمک به اصلاح و ...

۳ - خیرخواهی و نصیحت ، زبان خاصی نمی شناسد . و ناصح بر اساس تشخیص خود و در جهت خیر منصوص تلاش می کند، گاه با زبان انتقاد ، و گاه با زبان تعریف و تمجید، گاه به صورت موعظه و گاه جدال احسن، گاه تاءبید و تکمیل و گاه تذکر عیب و تلاش برای رفع آن .

امیرالمومنین علی(ع) انتقادهای صریح خود را از عثمان، « نصیحت » دانسته و در نامه به معاویه می نویسد :

« قد یستفید الظنة المنتصح(۲۰) و گاه می شود که اندرزگویان در معرض بدگمانی است . همچنین حضرت، انتقادات و اعتراض های خود را به معاویه، « نصیحت » می داند، در نامه به او می نویسد :

« و اعلم ان الشيطان قد ثبتک عن ان تراجع احسن امورک و تاذن لمقال نصیحتک(۲۱) و بدان که شیطان نمی گذارد که تو به نیکوترین کارت پردازی و اندرزی را به سود توست بشنوی. » .

۴ - نصیحت ، غیر از اطاعت است ، هر چند اطاعت و پیروی ، گاه خیرخواهی تلقی می شود، زیرا در اطاعت تبعیت، مطرح است ؛یعنی به دنبال دیگری رفتن و بر طبق میل او حرکت کردن و حتی از رأی و نظر خود صرف نظر نمودن، ولی در نصیحت ، چنین قیودی وجود ندارد، ناصح، تابع و مطیع نیست، او بر طبق درک و تشخیص خود نظر می دهد و چه بسا نظر او برای منصوص خوشایند نباشد، او در محدوده خیر منصوص نظر می دهد نه در محدوده میل و گرایش منصوص . از این رو حضرت امیر(ع) در وصیت به امام مجتبی(ع) فرموده اند :

« و امحض اخاک النصیحه، حسنۀ کانت او قبیحۀ؛ برای برادرت نصیحت را خالص گردان، چه در نزد او « نیکو » باشد و یا زشت. » (۲۲)

بر این اساس، وظیفه « نصیحت » در مقابل رهبری جامعه اسلامی، غیر از وظیفه « اطاعت » از اوست، و امت اسلامی، علاوه بر حمایت از خواسته های رهبری، و وفاداری به تعهدات با او، نباید از « نصیحت » وی غفلت نماید :

« و اما حقّی علیکم : فالوفاء بالبیعة، و النصیحة فی المشهد و المغیب، و الاجابة حین اءدعوکم و الطاعة حین امرکم (۲۳) اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا، حق خیرخواهی ادا کنید . »

در موارد دیگری از بیانات حضرت نیز « نصیحت » در مقابل « اطاعت » قرار گرفته است : « انی عارف لذی الطاعة منکم فضله، و لذی النصیحة حقه (۲۴) من فرمانبرداران شما را ارج می گذارم و پاس حرمت خیرخواهان شما را دارم . در عین حال، عده ای از محدثان همچون ملا محسن فیض و پس از وی، ملا محمد باقر مجلسی، « نصیحت ائمه مسلمین » را به « اعتقاد، محبت خالصانه و پیروی کامل از ائمه » تفسیر کرده اند . (۲۵) در حالی که « نصیحت مسلمین » به معنای را، « ارشاد آن ها به مصالحشان » دانسته اند .

بدون تردید، این گونه تفسیر، فراتر از ارائه مفهوم لغوی است، و منشاء چنین تفسیری آن است که از یک سو « ائمه » را در عنوان « النصیحة لائمة المسلمین »، به « ائمه معصومین » منحصر و محدود دانسته اند، چه این که مرحوم فیض تصریح نموده است که « :المراد بائمة المسلمین اوصیاء الاثناعشر المعصومون » (۲۶) و از سوی دیگر، تنها وظیفه مردم را در مقابل پیشوای معصوم که از خطا و اشتباه منزه است، « اطاعت و تبعیت » دانسته اند و در نتیجه، « النصیحة لائمة المسلمین » را پس از تقیید ائمه به « ائمه معصومین » و تقیید نصیحت به « اطاعت » این گوه معنا کرده اند :

« نصیحة ائمة الحق (صلوات الله علیهم) التصدیق بامامتهم و وصایتهم و خلافتهم من عنده الله و اطاعتهم فیما امروا به و نهوا عنه (۲۷) نصیحت پیشوایان حق : به این است که امامت و خلافت الهی آنان را اطاعت کنیم . »

البته چنین تقییداتی، می تواند عکس العمل تفسیرهای ناصوابی باشد که در کلمات برخی از دانشمندان سنی مذهب وجود دارد، مثلا ابن اثیر در نهاییه، با توجه به این که بر اساس اعتقاد خود، به عصمت پیشوایان و امامان قائل نیست و خلافت را با ظلم و جور قابل جمع می داند، و با توجه به این که قیام علیه خلیفه جایز را جایز نمی داند، می گوید :

« نصیحة الائمة، ان یطیعهم فی الحق و لا یری الخروج علیهم اذا جاروا (۲۸) نصیحت حاکمان به اطاعت آنان در کار حق، و ترک خروج بر ایشان است . »

دیگر نویسندگان آنان نیز به همین شیوه مشی کرده اند، و « ترک خروج » بر هر طاغوت مدعی رهبری را از « نصیحت » شمرده اند :

علماء « ائمه » را در این حدیث شریف، به خلفا و سلاطین و نایبان آنان تفسیر کرده اند و « نصیحت » آنان را به اطاعت از آن ها در مواردی که موافق با حق باشد، مثل جهاد به همراه آنان و یاری شان و نیز دادن زکات به آن ها و ترک خروج برایشان دانسته اند (۲۹۰)

به هر حال آنچه که از کلمات لغویین در این باره ، در اختیار داریم، چندان روشن و به دور از ابهام است که در پرتو آن، سلیقه های کلامی و سیاسی دیگران را می توان جدا کرد .

به علاوه، برداشت اصحاب پیامبر(ص) نیز راهنمای خوبی برای درک مفهوم « نصیحة الائمة » است، زیرا با توجه به بیان روشن پیامبر اکرم، در اهتمام به نصیحت پیشوایان، مسلمانان کم و بیش در صدد انجام این وظیفه بوده اند ، و نوع برخورد آن ها با خلفای خود نشان می دهد که در نظرشان نصیحت غیر از اطاعت بوده است ؛مثلا، سعید بن عامر به نزد خلیفه دوم آمد و گفت آمده ام تا سفارشاتى به تو بکنم و پس از آن که خلیفه اجازه داد ، سعید چنین نصیحت کرد :

«اوصیک ان تخشى الله فى الناس و لا تخش الناس فى الله و لا یختلف قولک فعلک فان خیر القول ما صدقه الفعل و لا تقض فى امر واحد بقضائین فیختلف علیک امرک و تزیر عن الحق و اقم وجهک و قضاوک لمن ولاک الله امره من بعید المسلمین و قریبهم و احب لهم ما تحب لنفسک و اهل بیتک و اگره لهم ما تکره لنفسک و اهل بیتک و ...» . (۳۰) سفارش می کنم تو را به این که از خدا بترسی در باره مردم و از مردم در باره امر خدا نترسی . و حرف و عملت دو تا نباشد ؛همانا بهترین سخن آن است که با عمل تاءید شود . و در باره امر واحدی دوگونه قضاوت نداشته باشی که در این صورت امر تو مختلف می شود و از حق روی بر می گردانی . همت و قضاوت خود را به طرف مسلمانان دور و نزدیک بگردان و برای آنان آنچه را که برای خود و اهل بیت خود می پسندی، بپسند و آنچه را که بر خود و اهل بیت ناپسند می شماری بر آنان نیز ناپسند بشمار ...

همچنین معاذبن جبل به همراهی یکی دیگر از صحابه ، در جهت انجام نصیحت ائمه، به خلیفه نوشت :

«فاصبحت قد ولیت امر هذه الائمة احمرها و اسودها یجلس بین یدیک الشریف و الوضیع و العدو و الصدیق، و لكل حصه من العدل فانظر کیف انت عند ذلک یا عمر، فاننا نجداک یوما تعنى فيه الوجوه و تجف فيه القلوب و تنقطع فيه الحجج لحجة ملک قهرهم بجبروته... انا نعوذ بالله ان ینزل کتابنا الیک سوى المنزل الذی نزل من قلوبنا، فانما کتبنا به نصیحة لک ، و السلام علیک.» (۳۱)

ضرورت و اهمیت نصیحت حاکمان

نصیحت حاکمان و والیان ازدو جهت دارای اهمیت است: اطلاع رسانی و ارشاد، کنترل و اصلاح.

الف) اطلاع رسانی و ارشاد :

در هر نظام سیاسی، سازمان های خاصی مسئولیت گردآوری اطلاعات و ارائه آن به اولیای امور را به عهده دارند، تا بر اساس این آگاهی ها ، و با توجه به اطلاع صحیحی که از ابعاد گوناگون زندگی مردم کسب می کنند، برنامه ریزی و تصمیم گیری نمایند .

این گونه اطلاعات رسمی هر چند لازم و ضروری است، در اداره کشور نمی توان به آن اکتفا کرد، زیرا :اولا :این گزارش ها، « اطلاعاتی گزینش شده اند » و از میان اخبار و گزارش های فراوان « انتخاب » می شوند در اختیار مسئولان نظام قرار می گیرند از این رو اگر قضاوت آن ها تنها بر اساس این گونه منابع باشد .به ناچار « محدود » به همان « انتخاب و گزینش » خواهد بود .

ثانیا: این گزارش ها معمولا از اعمال سلیقه های تهیه کنندگان آن - که افراد خاصی هستند - خالی نیست، در حالی که رهبری نظام باید فراتر از زاویه دید اشخاص و گروه ها، بر همه مسائل نظام اشراف داشته باشد و از خرد و کلان قضایایی که در گوشه و کنار کشور می گذرد، با خبر و مطلع باشد .

بر این اساس، ضرورت ارتباط مستقیم و بدون واسطه رهبری با مردم خود را نشان می دهد، و چون به سراغ تک تک افراد نمی توان رفت و شناسایی تمامی خردمندان صاحب نظر نیز میسر نیست، لذا باید راه ارتباط را برای عموم مردم .و به ویژه اندیشمندان باز نمود، تا آنان مسائل خود را با حاکم اسلامی درمیان بگذارند و از آنچه در جامه می گذرد ، و یا باید بگذارد، آزادانه سخن بگویند .

فقیه نام آور و نکته سنج ، محقق سبزواری، صاحب تالیفات معروفی چون ذخیره و کفایه، در دوران اقتدار حکومت صفویه ، حقیقتی مهم و سنگین را با صراحت به زمامداران و ملوک گوشزد می کند، وی یکی از اسباب زوال ملک را « غفلت ملوک » می داند و می نویسد :

«پادشاه تاخود خبر دار نباشد، و تدبیر امور ملک خود را نکند، کارها منتظم نشود و صلاح نپذیرد، و وزرا و امرا هر چند امین و کاردان و نافذ الامر باشند، بسر خود بسیاری از امور نتوانند کرد و چون پادشاه غافل باشد .بسیاری از فسادها در اطراف و حواشی ملک از بیرون و اندرون ظاهر شود و ایشان بسر خود همه را تدارک نتوانند کرد و چون تدارک نکنند، بالضروره فساد سرایت کند و زیادت شود و ایشان ناچار از بیم و وهم حقیقت را از پادشاه پنهان کنند و فساد بر فساد مترتب شود و آخر به جایی رسد که امر قابل علاج نباشد» (۳۲...)

وی در جای دیگر می گوید :

«آنان که اگر آفتی در ملک باشد، حقیقت آن را چنانچه هست به عرض رسانند، کماند، بلکه همیشه تعریف می کنند و می گویند :به عدل تو هرگز پادشاهی نبوده و مملکت هیچ پادشاهی به این آبادانی نبوده، و لشگر هرگز به این سرانجام نبوده، و خزانه هرگز به این معموری نبوده و دشمنان هرگز چنین ضعیف نبوده، و چون این سخنان به گوش پادشاهان خوش می آید، از این سخنان می گویند .و این به ظاهر دوستی است، اما در حقیقت دوستی نیست، چون باعث غفلت و غرور می شود و سررشته کارها از دست می رود.» (۳۳)

و در پایان محقق سبزواری به این نتیجه می رسد که برای « قانون معدات » باید هر کس را میسر باشد که هر چند مسائل تلخ و ناخوشگوار را به عرض پادشاه رساند .

ب (کنترل و اصلاح :

نقش دیگر نصیحت امت، تاءثیر بازدارنده و کنترل کننده آن است، زیرا وقتی زمامدار جامعه رفتار خود را در معرض دید و انتقاد مردم بداند و برای آنها در اظهار نظر ، داوری ، انتقاد و اعتراض ، حقی قائل باشد، بدون تردید به گونه ای عمل می کند که بتواند پاسخگوی سوالهای آن ها باشد .

اساسا حاکم اسلامی نباید از این نکته غفلت کند که مردم با دقت فراوان بر سخن و عمل او چشم می دوزند و عملکرد او را مورد ارزیابی قرار می دهند .حضرت علی(ع) این واقعیت را به مالک اشتر یادآور می شوند :

«و ان الناس ينظرون من امورک مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلک و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم(۳۴) و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگری و در باره تو آن می گویند که در باره آنان می گویی .»

در این جا گفتار حضرت اشاره به یک « قانون طبیعی » در جامعه دارد که : « کردار و هدف گیری شخصیت ها، چه بخواهند و چه نخواهند به وسیله زبان و قلم نقادان حسابگر جامعه دیر یا زود منعکس خواهد گشت، شخصیت های کوچک بزرگ نما همانند آن کبک نابخرد کوته بیناند که سر در برف فرو می برد و گمان می کند که کسی آنان را نمی بیند و هیچ حسابی در باره آنان صورت نمی گیرد! اگر فرعون و فرعون صفتان تاریخ می دانستند که تبهکاریهای آنان، پس از گذشت هزاران سال، چنان بازگو خواهد گشت که در دوران زندگی آنان به وسیله موسی(ع) و موسی نشان منعکس می گشت، خود کشی را بر تنفس شرم آور در این دنیا ترجیح می دادند، ولی چه می توان کرد که انواعی از تخدیرها و مستی ها، مغز سالم برای آنان باقی نگذاشته است.» (۳۵)

به هر حال، دید، نظر ، ارزیابی و قضاوت رعیت، یک عامل مثبت در مسیر عملکرد کارگزاران حکومت است و در بسیاری از موارد می تواند مانعی از تعدی و تجاوز به حقوق مردم باشد .

آیه الله میرزا حسین نائینی در تصویری که از حکومت اسلامی(در قالب نظام مشروطه)ارائه می دهد، عامل بازدارنده از « استبداد» را در مرحله اول « عصمت امام(ع)» و پس از آن و در دوران غیبت ، « محاسبه و مراقبه ملت » می داند، وی حکومت را به دو قسم « استبدادی » و « محدوده، عادل، مسئوله، مشروطه » تقسیم می کند، و در ویژگی قسم دوم می گوید :

«این قسم از سلطنت از باب « ولایت » و « امانت » است و مانند سایر اقسام ولایات و امانات به « عدم تعدی و تفریط » متقوم و محدود است .پس لا محاله، حافظ این حقیقت و مانع از بدلش به « مالکیت مطلقه» ، به « محاسبه و مراقبه و مسئولیت کامله » منحصر است، و بالاترین وسیله ای که از برای حفظ این حقیقت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد متصور بود، همان عصمتی است که اصول مذهب ما طایفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است .» .

در ادامه میرزای نائینی بر این عقیده است که با نبودن عصمت در حاکم، با دو چیز e لوی استبداد را باید گرفت، یکی با قانون که حدود اختیارات حاکم را مشخص کند و حقوق ملت را تثبیت نماید و دیگری با :

«استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله، به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظارت از عقلا و دانایان مملکت و خیر خواهان ملت...محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت، و مانع از تبدیل ولایت به مالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجرائیه اند، در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان، و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند.» (۳۶)

هر چند میرزا، «تبیه الامه» را به عنوان دفاع از مشروطه تالیف نموده است، ولی پرواضح است که تمام تلاش او در این کتاب بر محور تطبیق مبانی شرع با آن نظام سیاسی است. از این رو «عامل سلامت نظام» را با حضور رهبری معصوم، «عصمت» او، و پس از آن «حق مراقبت و محاسبه ملت» تلقی می کند و می نویسد :

«در صدر اسلام، استحکام این اصل (حق مراقبت داشتن ملت و مسئولیت متصدیان) به جایی منتهی بود که حتی خلیفه ثانی، با آن ابهت و هیبت به واسطه یک پیراهن که از حله یمانیه بر تن پوشیده بود، چون قسمت آحاد مسلمین از آن حله ها بدان اندازه نبود، در فراز منبر از آن مسئول (استیضاح) شد، و در جواب امر به جهاد، «لا سمعا و لا طاعة» شنید و با اثبات آن که پسرش عبدالله، قسمت خود را به پدرش بخشیده، و پیراهن از آن دو حصه ترتیب یافته است، اعتراض ملت را مندفع ساخت، و هم در موقع دیگر در جواب کلمه امتحانیه که از او صادر شده بود «لنقو منک بالسیف» استماع کرد، و به چه اندازه از این درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود.» (۳۷)

رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی نیز بارها بر «ضرورت انتقاد» و «نقش مهم دقت و مراقبت مردم بر رفتار مسئولان» تاءکید داشتند، و می فرمودند :

«انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است.» (۳۸)

همچنین بیان می کردند که :

«انتقادهای باید باشد، زیرا تا انتقاد نشود، اصلاح نمی شود...چون سرتاپای انسان عیب است و باید این عیب ها را انتقاد کرد تا جامعه اصلاح شود.» (۳۹)

حضرت امام، برای جلوگیری از «قدرت طلبی» و «ثروت اندوزی» مسئولان نظام، مردم را فرا می خواندند و در جمع نمایندگان مجلس می فرمودند :

«آن روزی که دیدند انحراف در مجلس پیدا شد، انحراف از حیث قدرت طلبی و از حیث مال طلبی در کشور، در وزیرها، در رئیس جمهور پیدا شد، باید جلوی او را بگیرند. مردم باید مواظب شما باشند و مواظب همه اینها باشند.» (۴۰)

حضرت امام، بارها در بیانات خود، از مسئولیت عمومی مردم در نظام اسلامی سخن به میان می آوردند :

«همه ما مسئولیم نه مسئول برای کار خودمان، مسئول کارهای دیگران هم هستیم، مسئولیت من هم گردن شماست، مسئولیت شما هم گردن من است، اگر من پایم را کج گذاشتم، شما مسئولید اگر نگویند چرا پایت را کج گذاشتی، باید هجوم کنید، نهی کنید که چرا؟» (۴۱)

فوق انتقاد؟!

آیا به مصلحت رهبران جامعه اسلامی است که در موقعیتی فراتر از انتقاد (به معنای صحیح آن) قرار گیرند؟ چینی موقعیتی چه تأثیرات روحی و روانی بر آنان خواهد داشت؟

و آیا انتقاد نکردن باعث رشد و کمال آن‌ها خواهد شد و یا به عکس؟ آیا با چنین موقعیتی، انتقادها (ثبوتاً) از بین خواهد رفت یا در مقام (اثبات) اظهار نخواهد شد؟ این عدم اظهار چه پی‌آمدی خواهد داشت؟

استثناء کردن یک یا چند فرد از شمول انتقاد - در حالی که چنین استثنایی در اسلام وجود ندارد - چه عکس العمل‌های اجتماعی به دنبال خواهد داشت؟ و نظام سیاسی اسلام را چگونه معرفی خواهد کرد؟

در زمانی که مرجعیت، به عنوان شاخص زعامت و رهبری شیعه تلقی می‌گردید، (قبل از پیروزی انقلاب) استاد عالیقدر، شهید مطهری نوشت:

«مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند و معتقد بوده و هستیم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام مانند عوام فکر نمی‌کنم که هر که در طبقه مراجع قرار گرفت مورد عنایت خاص امام زمان (عج) است و مصون از خطا و گناه و فسق است.» (۴۲)

حق امت

در نظام اسلامی، برای آحاد امت، حقی به عنوان «نصیحت ائمه» وجود دارد، و همه بر اساس این حق می‌توانند آرا و نظرات خیرخواهانه خود را نسبت به رهبران جامعه مطرح سازند و حتی می‌توانند او را مورد سوال قرار دهند، مسئولیت حاکم اسلامی در برابر مردم، از بارزترین مشخصه‌های حکومت اسلامی است.

در غرب، عده‌ای از طرفداران «استبداد سیاسی»، برای توجیه نظریه خود گفته‌اند که توده مردم «حقی» در مقابل حکمران ندارند، آن‌ها تنها «وظیفه و تکلیف» دارند، زیرا حکمران در مقابل «مردم» مسئول نیست. او فقط در برابر «خدا» مسئول است، مردم در برابر حاکم وظیفه داشته و مسئولند، ولی حق ندارند او را مورد بازخواست قرار دهند که چرا چنین و چنان کرده‌ای؟ و یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کن، فقط خداست که می‌تواند او را مورد پرسش قرار دهد، بر این اساس در غرب نوعی ارتباط تصنعی بین «اعتقاد به خدا» و «اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هرگونه مداخله‌ای در برابر کسی که خدا او را برای نگهداری مردم برگزیده است، در افکار مردم به وجود آمد و آن‌ها خیال می‌کردند که اگر خدا را قبول کنند، استبداد قدرت‌های مطلقه را نیز باید بپذیرند، و این که حکمران در مقابل افراد هیچ‌گونه مسئولیتی نخواهد داشت.

ولی در اسلام نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا، پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، بلکه تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسئول می سازد .

استاد مطهری، این بحث را در « علل گرایش به مادیگری » مطرح ساخته اند و یکی از عوامل « فرار و گریز از مذهب » را همین تفکر اجتماعی غلط در غرب دانسته اند و گفته اند :

« چنین روشی جز گریزاندن افراد از دین و سوق دادن ایشان به سوی ماتریالیسم و ضدیت با مذهب و خدا و هر چه رنگ خدایی دارد محصولی نخواهد داشت، در حالی که از نظر اسلام ، مفاهیم دینی همیشه مساوی آزادی بوده، درست بر عکس آنچه در غرب جریان داشت که مفاهیم دینی را مساوی با اختناق و اجتماعی می دانستند.» (۴۳)

و در کتاب سیری در نهج البلاغه، با تفصیل بیشتر ، مطلب را دنبال کرده اند .

فقیه بلند مرتبه، آیه الله نائینی که در بحران انقلاب مشروطه ، در جهت تثبیت ارکان نظری و فقهی آن ، و نفی استبداد قلم زده است.(حق مراقبت و نظارت ملت) را در نظام اسلامی، از سه جهت مورد تاءکید قرار داده است، او می نویسد :

« نظر به شورویه بودن اصل سلطنت اسلامیة - چنانچه سابقا مبین شد - عموم ملت از این جهت و هم از جهت مالیاتی که از برای اقامه مصالح لازمه می دهند، حق مراقبت و نظارت دارند، و از باب منع از تجاوزات، در باب نهی از منکر مندرج ، و به هر وسیله که ممکن شود، واجب است.» (۴۴) میرزا ، در توضیح اصل اول می گوید :ابتنای اساس سلطنت اسلامیة ، به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت - نه تنها با خصوص بطانه و خواص شخص والی که شورای دربارش خوانند - به نص کلام مجید الهی و سیره مقدسه نبویه که تا زمان استیلای معاویه محفوظ بود، از مسلمات اسلامیة است، و دلالت آیه مبارکه « و شاورهم فی الامر » که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلای امت مکلف فرموده‌اند بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است ، و دلالت کلمه مبارکه « فی الامر » که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است ر این که متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره ، « کلیه امور سیاسیة » است هم در عنایت وضوح، و خروج احکام الله عز اسمه از این عموم از باب تخصص است نه تخصیص .

آیت الله نائینی در ادامه، پس از استدلال به آیه شریفه « و امرهم شوری بینهم » و سیره پیامبر اکرم، خطبه حضرت علی(ع) در صفین را نقل می کند که حضرت فرمود : « فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة » و بالاخره می گوید :

«چقد سزوار است ما مدعیان مقام والای تشیع، اندکی در سراپای این کلام مبارک تامل کنیم، و از روی واقع و حقیقت رسی و الغای اغراض نفسیه، این مطلب را بفهمیم که :

این درجه اهتمام حضرتش در رفع ابهت و هیبت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی درجات آزادی آنان ، و ترغیب و تحریصشان بر عرض هرگونه اعتراض و مشورت، و در عداد حقوق والی بر رعیت و یا حقوق رعیت بر والی شمردن آن ، برای

چه مطلب بود؟ اگر برای حفظ اساس مسئولیت و شورویت آن و تحفظ بر حریت و مساوات آحاد ملت، با مقام والای خلافت بوده - کما هو الظاهر بل المتعین - بل لازم است نحوه سلطنت اسلامی را به قد رقوه تحفظ کنیم.» (۴۵)

بحث های میرزا نشان می دهد که مقصود از شورایی بودن حکومت در اسلام، «انتخابی بودن حاکم» در مقابل «انتصاب» نیست، زیرا این فقیه بزرگ شورایی بودن را به استناد حکومت پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) مطرح کرده است، مقصود او، از این عنوان، مردمی بودن حکومت، مشارکت ملت، مسئولیت عموم مردم و حق دخالت آن ها در نظام اسلامی است.

بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی(ره) «مسئولیت در مقابل ملت» را بر اساس فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تبیین نموده اند:

«شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه های اجرایی است امر به معروف کنیم.» (۴۶)

«همه مان مسئولیم، نه مسئول برای کار خودمان، مسئول کارهای دیگران هم هستیم» کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیتة « همه باید نسبت به هم رعایت بکنند، مسئولیت من هم گردن شماست مسئولیت شما هم گردن من است. باید نهی از منکر بکنید، امر به معروف بکنید.» (۴۷)

اگر یکی تان کاری بکند و دیگری ساکت باشد، او هم مسئول است، اگر یکی یک خلاف کرده همه باید بروید دنبالش که آقا چرا... اگر من یک خلافی کردم همه تان هجوم آوردید که چرا این کار را می کنی؟ من سرچایم می نشینم، همه تان مسئولید همه مان مسوولیم.(۴۸)

(کلکم راع) همه باید مراعات کنید، همه تان راعی هستید، یعنی همه باید همان طوری که یک شبانی یک گلهای را می برد و می چراند و باید به جاهای خوب ببرد، مسئول است که به علفچراهای خوب ببرد و مسئول است پیش صاحبان او به این که چرا نبردی، همه ما آن حال را داریم، مسئولیم، باید مراعات بکنیم، یعنی نه این که مراعات خودمان را، من مراعات همه شما را بکنم، شما هر یک مراعات همه را. اگر یک فرد خیلی به نظر مردم مثلاً پایین، یک فردی که به نظر مردم خیلی اعلا رتبه هم هست، اگر از او یک انحرافی دید، بیاید بایستد در مقابلش. بگوید: این کارت انحراف بود. نکن، می گویند: عمر در وقتی که خلیفه بود گفت که من اگر چنانچه خلافی کردم، به من مثلاً بگویند یک عربی شمشیرش را کشید، گفت: اگر تو بخواهی خلاف بکنی ما با این شمشیر مقابلت می ایستیم. تربیت اسلامی این است که در مقابل اجرای احکام خدا، هیچ ملاحظه از کسی نکند، این آقا است این غیر آقا، این پدر است این پسر، این رئیس است این مرئوس، ابدا این مسائل نباشد در کار، مساءله این باشد که این آیا به طریق اسلام دارد عمل می کند یا نه، به طریق اسلام دارد عملی می کند، هر فردی باشد باید از او قدر

دانی کرد و تشویق کرد و محبت کرد به او، برخلاف اسلام که باشد، هر فردی باشد یک روحانی عالی مقام باشد، یک آدمی باشد که مثلاً راءس باشد، یک سرکرده باشد، وقتی دیدند بر خلاف مسیر دارد عمل می کند هر یک از افراد موظفند که به او بگویند که این خلاف است، جلوی او را بگیرند.(۴۹)

در این جا به نظر می رسد که علاوه بر « امر به معروف و نهی از منکر » به « النصیحة لائمة المسلمين » نیز به عنوان یک مسئولیت عمومی در جامعه می توان استناد جست. از تعبیرات امیرالمومنین(ع) استفاده می شود که « نصیحت حق حاکم و وظیفه مردم » است و اگر مردم در خیرخواهی کوتاهی کنند و آنچه را که به صلاح جامعه اسلامی و رهبری آن تشخیص می دهند، ارائه نکنند، « حق حاکم » را تضییع کرده اند :

«فاما حقى عليك: فالوفاء بالبيعة، و النصيحة فى المشهد و المغيب، و الاجابة حين ادعوكم، و الطاعة حين امرکم(۵۰) و اما حق من بر شما این است که: به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکار، حق خیرخواهی ادا کنید، چون شما را بخوانم، اجابت کنید و چون فرمان دهم بپذیرید.» .

پس مردم علاوه بر اطاعت در برابر اوامر و حمایت از خواسته های رهبری و وفاداری به پیمان بیعت، باید با انجام نصیحت، در خیراندیشی و ارائه هر چه بیش تر و بهتر حقایق و واقعیات پیش قدم باشند، مردم در زمینه اطاعت و اجابت « نقش ثانوی دارند و از رهبری پیروی می کنند، ولی در زمینه « نصیحت » نقش اول را به عهده دارند. آن ها به سراغ رهبری می روند و با نصیحت به وی کمک می کنند .

بر اساس این بیان علوی، نصیحت(حق حاکم) است و کوتاهی مردم در این باره، ظلم به حاکم اسلامی است .

هر چند از آن جهت که حکومت به خود مردم متعلق است و باید با مشارکت آن ها اداره شود، منع از نصیحت و جلوگیری از ابراز آن، تجاوز به(حق مردم) تلقی می گردد .

شاید بسیاری به « نصیحت » تنها در حد یک « حکم استحبابی » ارزش گذارند، و از اهمیت والایی که در موارد زیادی می تواند داشته باشد، غافل باشند، در حالی که فقهای بزرگوار، به اهمیت نصیحت در فقه توجه کرده اند و با استناد به روایاتی مثل « یجب للمومن على المومن ان یناصحه» (۵۱) در موارد حساس، آن را لازم و واجب شمرده اند. تا جایی که « غیبت در مقام نصیحت » را جایز دانسته اند، و آن را از مستثنیات حرمت غیبت به شما رآورده اند(۵۲).

پرواضح است که اگر فقها، نصیحت را به عنوان یک حکم استحبابی تلقی می کردند، با توجه به ادله حرمت غیبت، غیبت در مقام نصیحت را تجویز نمی کردند، چون آن ها بین ادله محرمت و مستحبات، قائل به تعارض نبوده و هیچ عمل حرامی را به واسطه شمول ادله مستحبات، مباح نمی دانند .

حتی فقهایی که در دلالت ادله لزوم نصیحت مومن هم مناقشه کرده اند، و به طور کلی این استثنا را نپذیرفته اند، این مقدار را قبول دارند که اگر ترک نصیحت، مفساسدی برای مومن به دنبال خواهد داشت، غیبت در مقام نصیحت جایز است(۵۳).

این مباحثات فقهی، هر چند با توجه به مصالح فردی نصیحت شونده انجام گرفته .

و بهر عایت مصالح شخص مومن توجه گردیده و به جلوگیری از مفسده در زندگی او اهمیت داده شده است، ولی از این جا می توان با توجه به اولویت رعایت مصالح امت اسلامی نسبت به مصلحت افراد، ضرورت نصیحت ائمه مسلمین را به شکل واضح تری مورد نظر قرار دارد. به ویژه در مواردی که بی اعتنائی به نصیحت، مفساسدی را در سطح جامعه پدید آورد .

انتقاد در نظام اسلامی

نظام اسلامی در برخورد با انتقاد و منتقدین چه موضوعی دارد؟ و تا چه حد اعتراضات را تحمل می کند؟ برای رسیدن به پاسخ چنین سوال هایی راه های مختلفی وجود دارد، ولی روشن ترین راه، بررسی مسئله در یک نمونه عینی از حکومت اسلامی است، حکومتی که در رأس آن امام معصوم قرار دارد و الگوی هر نظام اسلامی تلقی می شود. این نمونه، حکومت امیرالمومنین (ع) است.

حضرت علی (ع) در سه جبهه با مخالفین خود برخورد داشت است که تنها یک گروه از آن ها اهل بحث و اعتراض بودند یعنی گروه خوارج، آن ها قبل از درگیری مسلحانه، در مرکز حکومت علوی حضور داشتند و مستقیماً انتقاد و اعتراض خود را با کمال صراحت و آزادانه مطرح می ساختند.

شیوه برخورد حضرت با این گروه، و افراد دیگری که در مسائل مختلف اعتراض می کردند، قابل بحث و بررسی است و می تواند نشان دهنده موضع اسلام در چنین موضوع مهمی باشد:

۱ - آزادی انتقاد:

وقتی حضرت برفراز منبر در مسجد کوفه در باره حکمیت سخن می گفت یکی از اصحاب برخاست و گفت: ما را از قبول حکمیت نهی کردی، و بعد اجازه دادی، نمی دانیم کدام یک بهتر بود؟

حضرت با افسوس و ناراحتی فرمود: «هذا جزء من ترک العقده، یعنی این حسرت نتیجه آن است که تامل و احتیاط را از دست دادید. در این جا اشعث خیال کرد که حضرت فرموده است: «این جزای من است که احتیاط را از دست دادم» و لذا اعتراض کرد که: «هذه عليك لالک» این سخن به زیان توست نه به سود تو «امام (ع) نگاه تندی به او کرد و فرمود: «ما یدریک ما علی مما لی؟ علیک لعنة الله و لعنة اللاعنین حائک ابن حائک، منافق بن کافر (۵۴) تو را که آگاهانید که سود من کدام است و زیان من کدام، لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، ای متکبر متکبرزاده، منافق کافرزاده».

در این نقل تاریخی، دو نکته جلب نظر می کند: یکی آزادی اصحاب برای طرح نظریات خود حتی در اجتماعات و آن هم بین سخنرانی امام مسلمین، که چنین نکته ای از نهایت آزادی در نظام علوی حکایت دارد، و دیگری برخورد شدید حضرت با اشعث. آیا این برخورد امام با او و لعن و نفرین وی، به خاطر این اعتراض بوده است؟ و پاسخ حضرت، صرفاً عکسالعمل این جمله است: «هذه عليك لا لک»؟

شارحان نهج البلاغه و مفسران کلام مولی، کاملاً به این نکته حساس توجه داشته اند، مثلاً ابن میثم بحرانی در شرح خود می نویسد:

«لعن حضرت بر اشعث برای اعتراض وی به حضرت نبود، بلکه برای آن بود که حتی با حضور در میان اصحاب و یاران امام، نفاق خود را از دست نداده بود و دورویی می کرد (۵۵)»

اشعث در نفاق و دورویی چنان است که حتی ابن ابی الحدید در باره او می گوید:

اشعث از منافقان زمان خلافت علی(ع) بود و او در میان اصحاب علی، همچون عبدالله بن ابی، در میان اصحاب رسول(ص) بود و این هر دو نفر، در زمان خود در رأس منافقان بودند» (۵۶)

همین نکته را شیخ محمد عبده نیز در شرح خود یاد آور شده است، و پرواضح است که چنین منافقانی شایسته لعن و نفرینند، که خداوند در قرآن فرموده است: «

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الہدی من بعد ما بینا للناس فی الکتاب اولئک یلعنہم اللہ و یلعنہم الالاعنون(۵۷) کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب توضیح دادیم، نهفته می دارند، آنان را خداوند لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کند» .

به علاوه اشعث به عنوان فردی فریبکار، و بلکه مجسمه تزویر و «ملعون» در بین عرب، و حتی کفار معروف بوده است به قول طبری:

« مسلمانان و کافران هر دو، اشعث را لعنت می کردند.» (۵۸)

و اینها همه موید آن است که لعن و نفرین حضرت، به خاطر اعتراض بی جای او نبوده است .

۲ - احتجاج با امام(ع) :

پس از بازگشت حضرت از صفین ، عده ای از اصحاب، باب بحث و اعتراض را گشودند و گفتند :

- روز جمل برای چه جنگیدیم؟

- برای حق .

- اهل بصره برای چه جنگیدند؟

- برای پیمان شکنی و تجاوز .

- اهل شام برای چه؟

- ایشان و اهل بصره یکسانند؟ (۵۹)

از این گونه احتجاج ها در سکوت علی علیه السلام فراوان دیده می شود که نشان آزادی انتقاد در نظام اسلامی و نیز ضرورت سعه صدر و قدرت تحمل در حاکم اسلامی است .اگر حاکم جز به رشد و فلاح خود و افراد جامعه نیندیشد چنین احتجاجاتی را بر نمی تابد و با اولین سؤال وضعش دگرگون می شود .

۳ - آزادی تا مرز آشوب و خون ریزی :

امام(ع) ابن عباس را برای احتجاج با خوارج به خارج از کوفه اجتماع کرده بودند، فرستاد، پس از بازگشت، حضرت از او پرسید: آیا آنان را منافق دید؟ ابن عباس در پاسخ گفت: به خدا، چهره آنان به منافقان نمی ماند، بر پیشانی آنان اثر سجده است و قرآن تلاوت می کنند. «آن گاه امام(ع) فرمودند: آنان را دعوت کن به این که خونی نریزند و مالی را غصب نکنند» (۶۰).

۴ - تشکیل جلسات مباحثه :

وقتی که خوارج، با عبدالله بن عباس و صعصه ابن صوحان به عنوان نمایندگان امام(ع) به توافق نرسیدند. حضرت فرمود: شما دوازده نفر نماینده انتخاب کنید، و ما هم به همین تعداد از خودمان می فرستیم، تا در یک جا جمع شوند، و استدلال ها و نظریات خود را با هم در میان بگذارند(....۶۱).

۵ - امام، پیش قدم برای بحث و احتجاج :

هنگامی که حضرت به لشکر گاه خوارج رسیدند، فرمودند :

آیا همه شما در صفین با ما بودید؟ گفتند: بعضی از ما بودند و بعضی نبودند. فرمود: پس از هم جدا شوید. و سپس با آن ها به صحبت پرداختند و در پایان فرمودند: لیکن امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دو دلی و کژی در اسلامشان راه یافته و شبهه و تاویل با اعتقاد و یقین، در هم تنیده است، پس طمع در چیزی کرده ایم که خدا با آن پریشانی ما را به جمعیت کشاند» (۶۲...)

همچنین هنگامی که ابن عباس را به « منطقه حروراء » فرستادند، خود حضرت سوال کردند که چه کسی در نزد خوارج محترمتر است؟ یزید بن قیس را معرف کردند. امام به خیمه او رفته، و پس از دو رکعت نماز، در باره « حکمیت » در جنگ صفین و نیرنگ معاویه و عمرعاص با او به بحث پرداختند(۶۳).

۶ - دعوت به بحث :

خریت بن راشد به نزد حضرت آمد، او سیصد نفر به همراه داشت که در جمل و صفین و نهر روان در سپاه امام(ع) شرکت داشتند. خریث گفت: «ای علی، به خدا سوگند که فرمانت را اطاعت نمی کنم و با تو نماز نمی خوانم و فردا از تو جدا می شوم ». او با این جملات پیمان شکنی خود را رسماً اعلام کرد. حضرت فرمود :

ثکلتک امک، اذا تعصی ربک و تنکث عہدک و لا تضر الانفسک خبرنی و لم تفعل ذلک؟ قال: لانک حکمت فی الکتاب، و صعفت عن الحق و رکت الی القوم الذین ظلموا انفسهم فانا علیک زار و علیهم ناقم و لکم جمیعا مباین .

حضرت برای بحث و گفتگو، و روشن شدن حقیقت از او دعوت کردند و فرمودند :

هلم ادارسک الکتاب و اناظرک فی السنن و افاتحک امورا من الحق انا اعلم بها منک فلعلک تعرف ما انت الان منکر و تسبصر ما انت علیه الان جاهل .

خریت پذیرفت که به نزد حضرت برگردد. ولی همان شب از کوفه بیرون رفت (۶۴).

۷ - عدم محرومیت از حقوق اجتماعی :

عده ای از خوارج، از حروراء بازگشته بودند و گاه و بی گاه در گوشه و کنار، شعار « لا حکم الا لله » سر می دادند، حضرت فرمود :

انا لا نمنعهم الفیء، و لا نحول بینهم و بین دخول مساجد الله و لا نهیجهم ما لم یسفکوا دما و ما لم ینالوا محرما (۶۵) ما شما را از غنیمت محروم نمی کنیم و از وارد شدنتان به مساجد مانع نمی شویم و با شما نمی جنگیم مادامی که خونی نریزید .

و هنگامی که بین سخنرانی حضرت این شعار را تکرار کردند، حضرت فرمودند :

«لکم عندنا ثلاث خصال : لا نمنعکم مساجد الله ان تصلوا فیها و لا نمنعکم الفیء ما کانت ایدیکم مع ایدینا ، و لا تبدوکم بحرب حتی تبدونا به (۶۶) شما در نزد ما سه حق دارید : از نماز گزاردن شما در مسجد مانع نمی شویم، سهمتان را از غنیمتی که در کسب آن با ما شرکت داشته اید قطع نمی کنیم (شما را از بیت المال محروم نمی کنیم) و تا هنگامی که با ما نجنگیده اید با شما نمی جنگیم .»

۸ - ارائه منطق و رفع شبهه :

در موارد زیادی حضرت به ارائه نظریات خود به شکل منطقی پرداخته است تا شبهات مخالفین و معترضین از بین برود ؛ مثلا وقتی که خوارج، حکم به کفر یاران حضرت کردند، امام فرمودند : اگر مرا گمراه می دانید، چرا به واسطه گناه من همه را تکفیر می کنید و... (۶۷) .

و در جای دیگر حضرت توضیح می دهند که چرا پس از آن که حکمیت را پذیرفتم . اینک قبول ندارم (۶۸) .

و در آستانه درگیری نظامی با خوارج، به شبهات آن ها پاسخ دادند (۶۹) .

استاد عالیقدر ، شهید مطهری، تحت عنوان « دمکراسی علی (ع) » مطلبی دارند که نتیجه این بحث تلقی می شود :

«امیرالمومنین (ع) با خوارج در منتهی درجه آزادی و دمکراسی رفتار کرد، او خلیفه است و آن ها رعیتش ، هرگونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد، و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آن ها نیز همچون سایر افراد می نگریست، آن ها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند، و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان رو به رو می شدند و صحبت می کردند، طرفین استدلال می کردند، استدلال یکدیگر را جواب می دادند، شاید این مقدار آزادی در دنیا بی سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دمکراسی رفتار کرده باشد.» (۷۰)

شیوه برخورد حضرت با مخالفین و معترضین، درست در مقابل شیوه های بود که در سال های قبل از آن، به ویژه در دوران عثمان، به عنوان حکومت اسلامی انجام می گرفت ؛ مثلا وقتی عثمان، عبدالله بن مسعود را از سمت خود در کوفه عزل و

ولیدبن عقبه را به جای او منصوب کرد، عبدالله، در هنگام تحویل دادن کلید بیت المال، به حیف و میل اموال عمومی اعتراض کرد و گفت: «من غیر، غیر الله ما به و من بدل اسخط الله علیه و ما اری صاحبکم الاوقد غیر و بدل...»

ولید، این اعتراض را برای عثمان گزارش کرد، لذا ابن مسعود را به مدینه احضار کردند و به سزای این جمله، با او چنان در مسجد مدینه برخورد کردند که استخوان پهلویش شکست، و به عنوان فردی مفسده جو، از بیرون رفتن از شهر مدینه منع گردید (۷۱).

عمار یاسر، به واسطه انتقاد از کارهای ناروای حاکم، از سوی وی مورد ضرب و تازیانه قرار گرفت، (۷۲) و در جریان دیگری، وقتی خلیفه، مقداری از جواهرات بیت المال را در مدینه بین خانواده خود تقسیم کرد و در جواب اعتراض مردم گفت: «لنأخذن حاجتنا من هذا الفیء و ان رغمت انوف اقوام»، عمار هم گفت: «اشهد الله ان انفی اول راغم من ذلک» همین جمله، جرم بزرگ عمار شمرده شد و باعث دستگیری و شکنجه فراوان او گردید، تا حدی که بی هوش شد و پیکرش را به خانه ام سلمه منتقل کردند و نماز ظهر و عصر و مغرب از او فوت گردید. (۷۳)

و هنگامی که عمار نامه اعتراض آمیز عده ای از اصحاب پیامبر را به نزد خلیفه آورد، با او چنین رفتار شد:

«امر غلمانه فمدوا بیدیه و رجليه، ثم ضربه عثمان بر جلیه و هی فی الخفین علی مذاکره فاصابه الفتق و کان ضعیفا کبیرا فغشی علیه.» (۷۴)

این دو شیوه برخورد، از سوی دو زمامدار جامعه اسلامی، گمراه آن است که وقتی رهبری اسلامی، از پشتوانه حق برخورد است، نیازی به اعمال فشار بر مخالفین خود نمی بیند و سخنان ناروای مخالفین را تحمل می کند، و آن گاه که رهبری از چنین پشتوانه ای بی بهره باشد، چاره ای جز اعمال فشار بر مخالفین حق گوی خود، برای ادامه سلطه خویش ندارد، و به هر وسیله که می تواند از انتشار سخن آن ها جلوگیری می کند هر چند با فشردن گلوی آن ها.

در دوران کوتاه حکومت علوی، فقط خوارج برای بحث و انتقاد آزاد نبودند، بلکه افراد و گروه های دیگر نیز، خود را برای اظهار نظر - هر چند مخالف راء ای امام (ع) - آزاد می دیدند، و امام آزادانه، با آن ها به بحث می نشست، و بدون هیچ گونه تحمیلی، منطق خود را تشریح می کرد و چه بسا طرف مقابل تسلیم استدلال و منطق می گردید؛ مثلاً وقتی حضرت برای نبرد جمل به سوی بصره می رفتند، فردی برای رفع شبهه، خدمت حضرت رسید و حضرت با بیانات روشن خود، او را قانع ساخته و سپس از او درخواست بیعت کردند، و او نیز که پس از روشن شدن حق، چاره ای جز تسلیم نداشت، بیعت کرد، او گفت:

«فوالله ما استطعت ان امتنع عند قیام الحجۃ علی (۷۵) به خدا سوگند چون حجت تمام گردید نتوانستم از بیعت روی گردانم.»

امام (ع) نه تنها از نصایح دوستان خود استقبال می کرد، بلکه به سخنان مخالفین نیز که چه بسا از روی صدق و اخلاص ابراز می شد، به عنوان «نصیحت» اعتنا و توجه داشت، لذا هنگامی که در نبرد صفین، فردی از سپاهیان معاویه، جلو آمد و از حضرت خواست که برای جلوگیری از خون ریزی بین مسلمین، جنگ را رها کند. امام فرمود:

« لقد عرفنا ان ما عرضت هذا نصيحة و شفقة.» (٧٦)

و سپس مسئولیت سنگین خویش را برای مبارزه با معاویه توضیح دادند .

زمینه های شکوفایی نصیحت

فعال بودن امت اسلامی در صحنه سیاست، و مشارکت آن ها در برنامه های حکومت، بستگی به شیوه برخورد نظام با آن ها دارد . گاه برخوردها به گونه ای دل سرد کننده و تحقیرکننده است که کسی انگیزه ای برای فکر جدی، ارائه نظر، بررسی و انتقاد، نمی بیند، زیرا به نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر، ارزش و بهایی داده نمی شود . و گاه برخوردها به گونه ای مستبدانه و سلطه طلبانه است که برای افراد جرات و جسارت حرف زدن و اظهار نظر کمتر باقی می ماند . لذا حضرت علی(ع) به مالک فرمود :

و لا تصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة امورهم و قلّة استئقال دولهم و ترك استبطاء انقطاع مدتهم(٧٧) و خیرخواهی شان راست نیاید جز که والیان را برای کارهای خود نگاه دارند و دوام حکومت آنان را سنگین نشمارند .

یعنی خیر خواهی و نصیحت نسبت به زمامدار وقتی در بین مردم تحقق می یابد که مردم گرد حاکمان باشند و حکومت آن ها را سنگین نشمرند و در انتظار به سر رسیدن دوران حکومت آن ها نباشند .

پس وقتی حکومت بر مردم سنگینی کند و بین مردم و حاکمان فاصله افتد ،جایی بر نصیحت نخواهد ماند،در این شرایط خیراندیشی ناصحان، جای خود را به «تصنع» چاپلوسان می دهد .

رفع چنین مشکلاتی به آن است که زمامدار جامعه، خود را در چه مقام و مرتبه ای ببیند، در مرتبه «سلطه مطلق بر مردم» و فراتر از اظهار نظر و نقد دیگران، و یا

« امانت داری مسئول در نزد خدا و مردم » و البته بحث های گذشته این مبنا را روشن ساخته است که :

« در نظام اسلامی، رابطه زمامدار با مردم جامعه، رابطه سلطه مطلق نیست ؛یعنی زمامدار چنان سلطه و احاطه ای بر مردم ندارد که از طرف مردم مورد اظهار نظر و تحقیق و ارزیابی واقع نگردد.» (٧٨٠)

البته ، علاوه بر تاءثیر بینش حاکم نسبت به حکومت و قدرت در کیفیت برخورد با مردم و به ویژه آمران به معروف و ناصحین، از تاثیر روحیات شخصی و تربیت های اخلاقی وی نیز در این برخوردها نباید غفلت کرد .

انسان مهذب ، پیوسته به دنبال یافتن عیوب خود است، و توجه دارد که توجه به « خوبی ها و کمالات خود » مانع دیدن عیوب، و سدی در برابر ترقی و کمال است . و به فرموده حضرت امام خمینی :

«هیچ کس نمی تواند ادعا کند که من نقص هیچ ندارم، اگر کسی ادعا کرد این را، این بزرگترین نقصش همین ادعاست، انسان که بخواهد برای خداکار بکند و به مقام انسانیت برسد باید همیشه دنبال این باشد که ببیند چه عیبی دارد، دنبال این

نباشد که ببینید چه حسنی دارد، برای این که دنبال این که چه عیبی دارد باعث می شود که انسان در صدد رفع آن برآید و دنبال اینکه چه حسنی دارد، پرده می شود در چشم انسان و نمی تواند عیوب خودش را ببیند.» (۷۹)

از این رو کسانی که در مسیر تکامل پیش می روند، نه توقع اطاعت چشم بسته از دیگران دارند، و نه از انتقاد ناراحت می شوند، و به فرموده حضرت امام :

«شیطان وسوسه می کند در انسان وسوسه می کند که تو حالا صاحب قدرت هستی، تو حالا صاحب کذا هستی، دیگران چکاره اند؟ شما حالا وزیر هستید، دیگران باید اطاعت بکنند، چشم بسته باید اطاعت بکنند، شما وکیل هستید دیگران باید از شما اطاعت بکنند و چشم بسته هم باید باشند، این همه برای این است که انسان خودش را نساخته، اگر انسان خودش را ساخته بود، هیچ بدش نمی آمد که یک رعیتی هم به او انتقاد کند، اصلا بدش نمی آمد، از انتقاد بدش نمی آمد.» (۸۰)

بر این اساس، نه فقط انتقاد و نصیحت دوستان، بلکه عیب جوئی مخالفان نیز سازنده است، آن هم سازنده تر از اظهارات مریدان، تمجیدهای فدائیان، و در حقیقت آن ها دوستاند و این ها دشمن :

«انسان باید یک کسی که دشمن او هست، پیش او برود ببیند قضاوت او نسبت به این چه هست تا عیب های خودش را بتواند بفهمد انسان نمی تواند از دوستان خودش تعلیم بگیرد، انسان باید از دشمنان خودش تعلیم بگیرد، عیبها را دشمن ها می فهمند، دوست ها هر چه هم شما عیب داشته باشید و ما عیب داشته باشیم، برای این که ، حق را برای نمی خواهند و باطل را برای اینکه باطل است دشمن ندارند ، به ما و شما می آیند و می گویند، چقدر خوب صحبت کردی، و چه مقاله خوبی نوشتی و ... دوستان انسان دشمنان واقعی انسانند، و دشمنان انسان دوستان واقعی انسانند، انسان باید از کسانی که به او خرده می گیرند، از آنها یاد بگیرد، کسانی که از او تعریف کنند، بدانند که این زبان تعریف - خصوصا در یک اموری که جای انتقاد است - این همان زبان شیطانی است ، و آن هم تاءبیدش شیطانی است.» (۸۱)

این گونه تربیت انسانی و تقوای الهی در سطح رهبری جامعه اسلامی، بهترین زمینه را برای روحیه حق گویی، نصیحت ، امر به معروف ونهی از منکر فراهم می آورد، و از طرف مقابل فقدان روحیه نصیحت پذیری ، نه تنها چنین فضای پربرکتی را از بین می برد، بلکه خود شخص را نیز به هلاکت می کشاند ، تا جایی که عالمی که توان شنیدن موعظه نداشته باشد، به تعبیر امام صادق(ع) در طبقه دوم از درکات هفتگانه جهنم قرار می گیرد :

«و من العلماء من اذا وعظ انف و اذا وعظ عنف فذاک فی الدرک الثانی من النار(۸۲) از علما کسانی هستند که هرگاه نصیحت شوند تکبر ورزند و هرگاه نصیحت کنند، تندی ورزد، چنین کسی در طبقه دوم(از درکات هفت گانه) جهنم است .»

حاکم اسلامی اگر به ارزش حضور مردم و اهمیت خیرخواهی آن ها در «سلامت» و «قوت» نظام توجه و اهتمام دارد، باید زمینه های اجتماعی ظهور و شکوفایی نصیحت را در جامعه پدید آورد .

در این راستا، پای بندی به تعهدات کوچک و بزرگ و ارزش نهادن به وعده های خود با مردم ، تاءثر فراوانی دارد چه این که بی اعتنائی به پیمان ها، و خلف وعده ها، زمینه ساز بد بینی رعیت و کناره گیری آن ها از مسئولان و امساک در نصیحت و حمایت است، از فرمان مبارک حضرت علی(ع) به مالک این است که :

«و لا تحقرن لطفاً تعاهدتهم به و ان قل فاءنه داعیه لهم الی بذل النصیحة لک و حسن الظن بک(۸۳) و نیز نباید لطف و محبتی که با بررسی وضع آنها می نمایی ، هر چند اندک باشد، خرد و حقیر بشماری، زیرا همین لطف و محبت های کم، آنان را وادار به خیرخواهی و حسن ظن نسبت به تو می کند .»

از این بیان مولی باید فهمید که نصیحت خواهی از مردم بدون فراهم آوردن اسباب و زمینه های آن بی جاست و مجموعه عملکرد کارگزاران نظام در به وجود آمدن روحیه خیرخواهی و نصیحت در مردم موثر است .

از سوی دیگر نوع برخورد با ناصحین نیز در شکوفایی در جامعه و تشویق مردم به خیرخواهی بسیار موثر است، ارج نهادن به ناصحین، و ارزش گذاشتن به نصیحت ها، بهترین عامل برای سوق دادن افراد به سوی خیرخواهی است، و بی اعتنائی بدان، انسان های پرشور را هم سرد و دل مرده می کند، و رغبت به نصیحت را از آن ها می گیرد، چرا که کلام خود را بی ارزش و تکلم را بی اثر می بینند .

حضرت علی(ع) بعد از ماجرای حکمیت فرمود :

فان معصیة الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسرة و تعقب الندامة...فایتم علی اباء المخالفین الجفاه و المناذین العصاة حتی ارتاب الناصح بنصحه(۸۴) نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و با تجربه، باعث حسرت می شود و پشیمانی به دنبال دارد...اما شما همانند مخالفان جفاکار و نافرمانان پیمان شکن، امتناع ورزیدید تا به آن جا که نصیحت کننده در بند خویش گویا به تردید افتاد و از پند و اندرز، خودداری نمود .»

این بیان علوی مشتمل بر سه مبحث اساسی است :

۱ - نصیحت از چه کسی ارزشمند است؟ الشفیق العالم المجرب .

۲ - بی توجهی به چنین نصیحتی چه پی آمدی دارد؟ تعقب الندامة و تورث الحیره .

۳ - مخالفت با نصیحت کنند، او را کسل، و بالاخره باعث رهاکردن نصیحت می شود : حتی ارتاب الناصح بنصحه .

«نصیحت» و مسئولیت حاکم اسلامی

با توجه به اهمیتی که اسلام برای « نصیحت ائمه مسلمین » قائل است، و با توجه به نقش مفید و سازنده آن در رشد و سلامت جامعه، حاکم اسلامی برای تحقق و عینیت این سنت وظایفی به عهده دارد :

قدم اول : نصیحت طلبی :

مسئولیت حاکم اسلامی فراتر از آن است که بنشیند تا اگر فردی برای نصیحت و اظهار نظر به او مراجعه کرد، وی را بپذیرد، او باید به سراغ مردم رفته، از درک و شعور اجتماعی آن ها استفاده کند و آنان را به ارائه نظراتشان فراخواند .

فبما رحمه من الله لنت لهم...و شاورهم فی الامر(۸۵) پس به(برکت)رحمت الهی با آنان نرمخو شدی...و در کارها با آنان مشورت کن .»

سیره پیامبر اکرم(ص) چنین بوده است که در مواقع حساس، و برای تصمیمات خطیر از مردم نظر خواهی نموده و گاه در مقام اجرا، نظریات آن ها را بر نظر خود مقدم می کرده است؛مثلا در جریان جنگ احد، هر چند حضرت بر ماندن در شهر تمایل داشتند و عده ای از مهاجرین و انصار نیز با حضرت هم عقیده بودند و پیامبر اعلام کردند که : « امکتوا فی المدینه، واجعلوا انساء و الذراری فی الاطام ، فان دخلوا علینا قاتلناهم فی الذرقه و فمن اعلم بها منهم و ارموا من فوق الصیاصی و الاطام » ولی عده ای از جوانان که در بدر توفیق حضور نیافته بودند، از حضرت خواستند که مسلمانان برای جنگ از شهر خارج شوند و با دشمن نجنگند :اخرج بنا الی عدونا .و قال رجال من اهل السن و اهل النیه منهم حمزه بن عبدالمطلب و سعد بن عبادة و النعمان بن مالک و غیرهم من الاوس و الخزرج :انا نخشى یا رسول الله ان یظن عدونا انا کرهنا الخروج الیهم جنبا عن لقائهم فیکون هذا جراءه منهم علینا(۸۶...)

و بالاخره با تاءکید آن ها بر جنگ در بیرون شهر و اعلام آمادگی برای استقامت و شهادت در راه خدا، پیامبر پیشنهاد آن ها را پذیرفت و از رای خود صرف نظر کرد .

در جنگ خندق نیز پیامبر پس از اطلاع از حرکت قریش به سوی مدینه ، جریان را با اصحاب خود در میان گذاشتند و به نقل واقدی :

شاورهم رسول الله(ص) و کان رسول الله و یكثر مشاورتهم فی الحرب، فقال : انبرزلهم من المدینه، ام نکون فیها و نخندقها علینا، ام نکون قریبا و نجعل ظهورنا الی هذا الجبل؟(۸۷)

حضرت امیر(ع) نیز اصحاب خود را دعوت به اظهار نظر می کرد . و از آنها می خواست که با « نصیحت صادقانه » وی را « کمک » کنند .

فاعینونی بمناصحه خلیه من الغش سلیمه من الریب(۸۸) مرا با خیرخواهی خالصانه و سالم از هرگونه شک و تردید، یاری کنید . « فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل(۸۹) از گفتن حق یا رای زدن در عدالت، باز مایستید .»

قدم دوم : رفع حجاب :

برای طرح نصیحت نزد حاکم، باید دسترسی به او امکان پذیرباشد، آن هم نه به « امکان عقلی » بلکه به امکان عادی که با سهولت و بدون آن که نیازی به اهدای آبرو باشد، ناصح بتواند از حجب بگذرد و در نزد حاکم حاضر شود .

به وجود آوردن چنین شرایطی نیز از وظایف زمامدار است ؛ زیرا بدون آن : از یک سو مردم در فشار و سختی خواهند بود و برای رساندن حرف خود، چون گوی از یکی به دیگری پاس خواهند شد . و از سوی دیگر، واقعیت ها آن گونه که هستند بر

حاکم رخ نشان نخواهند داد و چه بسا زشتی‌ها به شکل زیبایی، خوبی‌ها در قالب بدی، خرده‌ها به صورت کلان، کجی‌ها به عنوان راستی و... گزارش شوند.

نباید گمان کرد که با اسلامی بودن نظام، وقوع چنین امری «غیر ممکن» و یا «مستبعد» است. چرا که در نظام علوی، حتی اگر شخصیتی بی نظیر مانند مالک اشتر هم حاکم باشد، «احتجاج از مردم» چنین پیامدهایی خواهد داشت، و لذا حضرت به مالک فرمودند:

فلا تطولن احتجاجک عن رعیتک فان احتجاج الولاية عن الرعية شعبه من الضيق و قلة علم بالامور و الاحتجاج منهم یقطع عنهم علم ما احتجوا دونه. فیصغر عندهم الکبیر و یعظم الصغیر و یقبح الحسن و یحسن القبیح و یشاب الحق بالباطل و انما الوالی بشر لا یعرف ما توارى عنه الناس به من الامور (۹۰) هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعیت پنهان مدار، چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است و این چهره پنهان داشتن زمامداران، آگاهی آن‌ها را از مسائل نهائی قطع می‌کند، در نتیجه، بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک بزرگ، کار نیک، زشت، و کار بد، نیکو و حق با باطل آمیخته می‌شود، چرا که زمامدار به هر حال بشر است و اموری که از او پنهان است نمی‌داند.»

و البته اگر نظام اموی باشد که اصلاً فکر دسترسی به حاکم را باید از خیال بیرون کرد. چه این که عبدالعزیز بن زراره یک سال بر در خانه معاویه انتظار ورود و حضور در نزد خلیفه را کشید. و اجازه نیافت.

اقام عبدالعزیز بن زراره الکلابی علی باب معاویه سنه فی شمله من صوف لایذن له (۹۱).

قدم سوم: ایجاد فضای آزاد:

پس از ورود و درک حضور، نوبت به فضای مجلس زمامدار می‌رسد، فضایی که می‌تواند آکنده از صفا و صمیمیت باشد و در نتیجه افراد دردمند یا متعرض، به راحتی مطالب خود را مطرح کنند، و می‌تواند رعب و وحشت بر آن حاکم باشد تا وقتی آحاد رعیت وارد می‌شوند، از هیبت حاکم، نگاه تند اطرافیان، برخورد خشن حارسان همه چیز را فراموش کنند و یا قدرت تکلم نداشته باشند، و یا با زحمت و لکنت بخشی از حرف خود را مطرح کنند:

و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقک و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متتبع فانی سمعت رسول الله (ص) یقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیهما حقه من القوی غیر متتبع (۹۲) برای مراجعان مجلس عمومی تشکیل ده و درهای آن را بر روی هیچ کس نبند، و به خاطر خداوندی که تو را آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دورساز، تا هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت، سخنان خود را با تو بگوید، زیرا من بارها از رسول خدا (ص) شنیدم: «ملتئی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد هرگز پاک و پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند.»

متأسفانه این شیوه زمامداری در تاریخ اسلام چنان متروک گردید که دانشمندی مانند جاحظ، که خود از تملق‌گویان دولت عباسی است، وقتی از حکومت پادشاهان ایران سخن می‌گوید، بارعام «برخی سلاطین ایران، جلب نظرش را می‌کند» (۹۳) حاکم اسلامی باید فضای آرام و آزادی را برای رعیت فراهم سازد، و جو رعب را از میان بردارد تا مردم بتوانند به راحتی مطالب خود را مطرح سازند :

فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادية (۹۴) آن گونه که با زمامداران ستمگر سخن می‌گویید با من سخن مگویید و آن چنان که در پیشگاه حاکمان خشمگین و جبار خود را جمع و جور می‌کنید در حضور من نباشید .

قدم چهارم : تحمل و سعه صدر :

وقتی که در گشوده می‌شود و کسان زیادی مطالب خود را می‌گویند، طبیعی است که برخی از شنیده‌ها بر سامعه حاکم سنگینی کند و بر ذائقه او تلخ باشد، در این جا سرمایه «سعه صدر» به او قدرت شنیدن حرف‌های مخالف را نیز می‌دهد و تحمل خود را از دست نمی‌دهد .

در مقابل حاکم طاغوتی که حتی از شنیدن «اتق الله» هم عصبانی می‌شود :

و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبس المهاد (۹۵) و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن نخوت، وی را به گناه کشاند، پس جهنم برای او بس است» .

مصلح و مفسر عالیقدر شیخ جواد بلاغی در تفسیر این آیه می‌نویسد :

این آیه نشانه‌ای از حاکم غیر الهی را بیان می‌کند، چون آیه قبل چنین است: «و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها» «تولی» به دست گرفتن ولایت و رهبری است . وقتی چنین افرادی به حکومت و قدرت می‌رسند، اولاً فساد آفرینی می‌کنند و ثانیاً: به نصیحت و خیرخواهی نیکان نه تنها اعتنایی ندارند، بلکه حتی از «اتق الله» ناراحت می‌شوند. « (۹۶)

علامه طباطبایی و شیخ محمد عبده، متذکر شده‌اند که «اخذته العزة بالاثم» شاهد آن است که «تولی» در آیه قبل به معنای «حکومت» است، و عبده در توضیح آیه می‌گوید :

حاکم ستمگر و مستبد، از این که به مصلحتی ارشاد و از مفسده‌ای تحذیر شود، تکبر می‌ورزد، چون او در مقامی قرار گرفته که خود را از نظر راءى و عقل، برتر از دیگران می‌داند بلکه حتی خود را برتر از حق می‌پندارد، از این رو، سست‌ترین آرای خود را بالاتر از نظرهای سنجیده مردم می‌داند، در این صورت چگونه به دیگران اجازه می‌دهد که به او بگویند: «در فلان کار از خدا بترس.» (۹۷)

سپس مقرر بحث او رشید رضا، نقل می‌کند :

ولی برای رهبران الهی، شنیدن موعظه و اعتراض از زبان دیگران سخت نیست، و اساسا پیشوایان معصوم یاران خود را چنان تربیت می کردند که از گفتن عقیده خود واهمه ای نداشته باشند و گاه در پرتو این آزادی، حتی اهانت و سوء ادب را برای خود جایز می دانستند. و در عین حال صبر و تحمل امامان باعث می گردید که نه آن ها را تکفیر و لعن کنند، و نه دست رد بر سینه شان زده و طردشان نمایند .

حجر بن عدی پس از ماجرای صلح امام حسن(ع) با معاویه . به گونه ای با حضرت سخن گفت که هرگز از یک یار باوفا و مخلص انتظار نمی رفت: « لوردت انک مت قبل هذا الیوم و لم یکن ما کان ، انا رجعنا راغمین بما کرهنا و رجعوا مسرورین بما احبوا .» این جسارت رنگ از سیمای حضرت ربود، ولی در برخورد و سخن حضرت اثری نگذاشت، امام(ع) با آرامی فرمودند: یا حجر لیس کل الناس یحب ما یحب و لا رایه راییک و ما فعلت ما فعلت الا ابتقاء علیک(۹۸۰۰)

و هنگامی که افراد جرات چنین جرات هایی را بر امام معصوم خود داشته باشند(۹۹۰)

معلوم است که برای سوال یا انتقاد مودبانه، چقدر راه بازبوده است، مثل اینکه بگویند:

یا بن رسول الله داهنت معاویه و صالحته و قد علمت ان الحق لک دونه و ان معاویه ضاع باغ؟! (۱۰۰)

و این هم نمونه های دیگری از تحمل و سعه صدر در برابر اعتراضات تند دوستان :

جاء رجل من اصحاب الحسن(ع) یقال له سفیان بن لیلی و هو علی راحلته فدخل علی الحسن و هو محبت(جمع بین ظهره و ساقیه بیدیه) فی فناء داره، فقال له :السلام علیک یا مدل المومنین، فقال له الحسن :انزل و لا تعجل، فنزل فعقل راحلته فی الدار و اقبل یمشی حتی انتهی الیه، قال : فقال له الحسن : ما قلت؟ ، قال قلت : السلام علیک یا مدل المومنین، قال(ع) :و ما علمک بذلک؟ قال عمدت الی امر الامه فخلعتہ من عنقک و قلدته هذه الطاغیة یحکم بغیر ما انزل قال(ع) :ساء خبرک لم فعلت ذلک (۱۰۱) جالب توجه است که حضرت در پایان به او فرمودند: چرا به این جا آمده ای

پاسخ داد به خدا قسم به خدا دوستی شما(حبکم) و الذی بعث محمدا(ص) بالهدی و دین الحق) و حضرت به او بشارت دادند :

فابشر یا سفیان، فانی سمعت علیا(ع) یقول :سمعت رسول الله(ص) یقول :یرد علی الحوض اهل بیتی و من احبهم من امتی کههاتین .

یکی دیگر از اصحاب ، به حضرت چنین اعتراض کرد :یا بن رسول الله اذلت رقابنا ، و جعلنا معشر الشیعة عبیدا، ما بقی معک رجل، قال(ع) : و مم ذاک؟ قال : بتسلیمک الامر لهذا الطاغیة، قال(ع) : و الله ما سلمت الامر الیه الا انی لم اجد انصارا، ولو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینہ و(۱۰۲)

قدم پنجم :میدان دادن به حق گویان صریح و طرد متملقان :

کم نیستند افرادی که برای « خود نمایی » پیوسته در نقش موافق بازی می کنند تا بدین وسیله از نردبان قدرت سریعتر بالا رفته و به اغراض خود دست یابند، شناخت این گروه و جدا کردن آن ها از حق گرایان و حق گویان، و میدان دادن به گروه دوم، از مسئولیتهای حاکم اسلامی است .

در نظام اسلامی مقربترین افراد به زمامدار، کسی است که از گفتن حقایق واهمه ای ندارد و برای حفظ خود، از گفتن عیب ها و مطرح کردن انتقادهای در جهت رفع آن ها، صرف نظر نمی کند .

سفارش و بلکه دستور حضرت علی(ع) به مالک چنین است :

«ثم لیکن اثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک و اقلهم مساعده فیما یکون منک مما کره الله لاولیائه واقعا ذلک من هواک حیث وقع(۱۰۳) سپس(از میان آنان) افرادی را که در گفتن حق از همه صریح تر و در مساعدت و همراهی نسبت به آنچه خداوند برای اولیاء اش دولت نمی دارد به تو کم تر کمک می کند، مقدم دار، خواه موافق میل تو باشند یا نه .»

«مالکا اگر بخواهی ذائقه جسمانی خود را با(بله قربان ها) شیرین سازی، تردیدی نیست که هوا پرستان و خود کامگان همواره کام ترا شیرین خواهند داشت، آنان آنقدر تملقها و چاپلوسیهای خوشایند برای تو خواهند کرد که خود تو به او خواهی کرد، و در این صورت نه تنها شایستگی های خود را کنار خواهی گذاشت، بلکه خویشتن را به فراموشی خواهی سپرد، آن نابکاران برای شریک شدن ذائقه حیوانی تو، دروغ ها خواهند گفت .گزافه گوییها به راه خواهند انداخت، آنان این گونه جملات را با تمرین های دقیق که آن ها را می آرایند به عرض شما خواهند رساند: «بله قربان، جامعه ما به برکت حکومت شما هیچ نقص اقتصادی ندارد! همه مردم در سایه زمامداری تو به حقوق خود نائل می گردند! جالب این که از انفاس قدسیه جناب عالی هر یک از درختان به جای ده کیلو بار که می آوردند اینک هزار کیلو بار می آورند! خارهای کویرها مانند گل عطر افشانی می نمایند! جالبتر از همه این ها این که همه فصول سال(بهار ، تابستان، پاییز، زمستان) همه مزارع و درختان ما محصول می دهند .» مالکا این گونه سخنان باردار تملق و چاپلوسی که کتابهای لغت e را از شرم سر به زیر می اندازد، ذائقه حیوانی ز

مامدار عالی سست عنصر و بی ایمان و خود باخته را شیرین می نماید، ولی ذائقه جان او را(اگر جانی برای او باقی مانده باشد) مسموم می سازد و تباه می کنند.»(۱۰۴)

در نظام طاغوتی چون همه برای حفظ خود کار می کنند و اصالت با « بودن و ماندن » است لذا چاره ای جز تملق و تاءبید مطلق وجود ندارد، روسا نیز عموم مردم و کارگزاران را به تناخوانی و تمجید فرا می خوانند، نه « نصیحت » و حتی تملق را بر آن ها « تحمیل » می کنند . « جاحظ » می گوید : عده ای از اهل مدینه بر عبدالملک بن مروان وارد شدند، و به تمجید از « حجاج بن یوسف » پرداختند، ولی عیسی بن طلحه از میان آن گروه سخنی نگفت و پس از آن که دیگران مجلس را ترک کردند، به عبدالملک رو کرد و گفت :

حجاج بن یوسف بر ما حاکمیت یافته، او در مسیر باطل است و بر ما تحمیل می کند که به ناحق او را تحسین کنیم.»(۱۰۵)

(

قدم ششم: تصدیق ناصح و گزینش ناصح :

قرآن کریم روشن پیامبر(ص) را در برخورد با سخنان مسلمانان چنین توصیف می کند :

« اذن خیر لکم، یومن بالله و یومن للمومنین(۱۰۶) او(پیامبر) گوش خوبی برای شماست، بهخدا ایمان دارد و سخن مومنان را باور می کند» .

«اذن خیر بودن» پیامبر دو گونه تفسیر شده است :

۱- « مسموع» پیامبر « خیر» است، چون آنچه که حضرت می شنود یا وحی است و یا نصیحت مومنین .

۲- استماع پیامبر « خیر» است، هر چند هر مسموعی خیر نباشد زیرا پیامبر(ص) به گوینده سخنان احترام می گذارد، از سخنان آن ها استقبال می کند، نظریات و قضاوت های آن ها را حمل بر صحت می کند و نسبت به آن ها سوء ظن پیدا نمی کند، پس استماع حضرت خیر است اگر چه همه شنیدنیها هم خیر نباشد .

تفسیر دوم، علاوه بر آن که فی حد نفسه صحیح تر به نظر می رسد، با ذیل آیه نیز متناسبتر است که « یومن للمومنین» زیرا ایمان به معنای « تصدیق» است و متعلق ایمان در « یومن بالله» ذکر شده است: «ایمان به خدا» ولی در جمله بعد « یومن للمومنین» متعلق تصدیق ذکر نگردیده، و تنها به این اکتفا شده است که «این تصدیق به نفع مومنین» است: یومن للمومنین . و تصدیقی که نفع مومنین را در بر دارد حکم به « صدق مخبر» است نه « صدق خبر» یعنی حکم کردن به صادق بودن مخبر، و اعتقاد گوینده به راستی گفتارش، هر چند خبر مطابق واقع نباشد(۱۰۷) .

این آیه شریفه، یکی از ویژگیهای پیامبر اکرم(ص) را به عنوان رهبر جامعه اسلامی بازگو نموده است، با توجه به این ویژگی است که حاکم اسلامی، با حسن ظن به ناصحین می نگرد و در قضاوت و بررسی، عینک بدبینی به چشم نمی زند و آن ها را به واسطه اظهارات تلخ و شیرینشان مورد تهمت و بدگمانی قرار نمی دهد، بخصوص اگر خود از آن ها نظر خواسته باشد که خوش بینی وعدم سوء ظن، حق آنهاست :

قال السجاد(ص)... : « و اما حق المشیر علیک فلا تتهمة فیما لا یوافقک علیه من رایه اذا اشار علیک، فانما هی الاراء و تصرف الناس فیها.» (۱۰۸)

ولی در عین حال، وظیفه رهبری جامعه است که نسبت به گفته های دیگران چون (ناقد بصیر) رفتار کند و به صرف « شنیدن» ، « ترتیب اثر» ندهد :

«فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب.» پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینانند که خدای شان راه نموده و اینان همان خردمندانند .

به تعبیر علامه طباطبائی، در این آیه به کسانی بشارت داده شده، که حق، گمشده آن هاست، و لذا هیچ سخنی را بدون تدبیر و بررسی، رد و انکار نمی کنند، چون در صدد یافتن حق هستند، هر سخن را به امید آن که حقی در آن بیابند، مورد بررسی و ارزیابی قرار می دهند. تا مبدا چیزی از حق، از نظرشان پنهان بماند (۱۰۹)

سفارش حضرت امیر به فرزندان این است که: «واضمم آراء الرجال و اختر اقربها الی الصواب و ابعدها عن الارتیاب؛ همه نظرها را جمع کن و سپس نزدیکترین آن ها را به صواب و دورترین آن ها را به شک، اختیار کن». حاکم اسلامی، چون می خواهد به موارد اشتباه پی برد و نقاط ضعف را بشناسد، لذا آراء مختلف را مورد توجه قرار می دهد: «من استقبل وجوه الراء عرف مواقع الخطاء.»

مفهوم این بیان علوی آن است که: کسی که از آراء گوناگون استقبال نمی کند، و تحمل شنیدن حرف های دیگران را ندارد. نمی تواند به اشتباهات پی برد، و چون اندیشه و فکر خود را برتر از دیگران می داند در معرض هلاکت قرار دارد: «من استغنی بعقله زل» (۱۱۰)، «من استبد براءیه هلك» (۱۱۱)

قدم هفتم: دفاع از حقوق ناصحین:

نصیحت گران بر طبق تشخیص خود و در محدوده اطلاعات خویش، به اظهار نظر می پردازند پرواضح است که انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و یا نصیحت، حتی اگر در قالب انتقاد و اعتراض هم انجام گیرد، نمی تواند مجوزی برای اعمال فشار و محدودیت گردد. از این رو اگر کاسه های داغ تر از آتش، و حامیان عوام سینه چاک بخواهند، متعرض حریم شخصیت و حقوق آن ها شوند، وظیفه حاکم است که مانع آنان گردد، چرا که امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت ائمه مسلمین، یک وظیفه اسلامی است، نه یک جرم قابل تعقیب.

در حکومت علوی، معترضانی چون خوارج، تا هنگامی که دست به سلاح نبرده بودند، از امنیت و حقوق اجتماعی برخوردار بودند و کسی حق تعرض به آن ها را نداشت، در فصل (انتقاد در نظام اسلامی) به برخی از کلمات حضرت در این زمینه اشاره نمودیم.

شعاع نقد و مرز انتقاد

بدخواهان و استعمارگران که از ارائه نظام سیاسی اسلام و تحقق حکومت اسلامی وحشت داشته و پیوسته سعی در بدبین کردن توده های مسلمان و به انحراف کشیدن افکار اندیشمندان و روشنفکران نسبت به نظام اسلامی دارند، حکومت اسلامی را حکومتی استبدادی معرفی می کنند، که در آن نه تنها مردم حق انتقاد و اعتراض ندارند، بلکه از تحقیق و بررسی در موضوعات اساسی جامعه محروم، و به اطاعت بی چون و چرا و تبعیت محض مجبورند زیرا با بودن «نظر شرع» جایی برای اظهار «راءی مردم» وجود ندارد.

در این شبهه اغوا کننده مرز بین دستورهای الهی که مستقیماً از وحی سرچشمه می گیرد، با دستورهای رهبری که از تشخیص او ناشی می شود، نادیده گرفته شده، و از سوی دیگر بین منطقه آزاد « بحث و تحقیق نظری » با منطقه ممنوع « مخالفت های عملی » تفکیک نشده است .

در حالی که چنین مرزهای روشنی، در طول چهارده قرن گذشته ، مورد توجه مسلمانان و محققان اسلامی بوده است ؛مثلاً در جریان جنگ بدر، پس از آن که پیامبر اکرم و مسلمانان در منطقه ای فرود آمدند، حضرت از اصحاب خود ، در باره محل استقرار سپاه اسلام نظر خواهی کردند، حباب بن منذر ، پرسید : آیا در باره این منطقه که توقف کرده ایم دستور خاصی از طرف خداوند رسیده است و حتماً باید تبعیت کنیم، و یا صرفاً بر اساس تشخیص مصالح و سیاست های نظامی انتخاب گردیده است و می توان در باره آن اظهار نظر کرد؟ پیامبر اکرم در پاسخ فرمودند :دستور خاصی در باره این جا نرسیده است :

حباب گفت :مصلحت این است که در کنار آبی که به دشمن نزدیک است فرود آییم، سپس کنار آن حوضی بسازیم که برای خود و چهارپایان همیشه آب در اختیار داشته باشیم . حضرت، نظر افسر خود را پسندید و فرمان حرکت داد.(۱۱۲)

چنین مواردی در تاریخ اسلام نشان می دهد که اصحاب پیامبر اکرم، به محدوده مجاز برای اظهار نظر توجه داشتند و به خوبی می دانستند که با بودن « وحی » و دستور الهی، جایی برای « رأی » وجود نداشته و همه باید تسلیم و منقاد باشند . آنها در بیرون از این محدود به ابراز نظر و اظهار رأی می پرداختند .

لذا در جریان جنگ احزاب ،پس از آن که نزدیک به یک ماه، مسلمانان در محاصره دشمن بودند ، پیامبر(ص) پیشنهاد کردند که با گرفتن یک سوم میوه های مدینه، از جنگ منصرف و محاصره مدینه را بشکنند، کفار این پیشنهاد را پذیرفته و مقدمات تنظیم قرارداد انجام گرفت، در این موقع « اسید بن خضیر » به حضرت عرض کرد :

«یا رسول الله ان کان الامر من السماء نامض له، و ان کان غیر ذلک فوالله لا یعطیهم الا السیف.»

پس از آن ، پیامبر اکرم، سعد بن معاذ و سعد بن عباد را خواستند و نظر آن ها را در باره صلح سوال کردند، آن دو پاسخ دادند :

«ان کان الامر من السماء نامض له، و ان کان امرنا لم تومر فیه ذلک فیه هوی نامض لما کان لک فیه هوی فسمعا و طاعة و ان کان هو الراي فما لهم عندنا الا السیف .

البته کلام سعد بن معاذ و سعد بن عباد از ادب بیش تری برخوردار است زیرا آنها اطاعت و پیروی کامل خود را از نظر حضرت نیز همچون دستور الهی ، اعلام نمودند

حضرت فرمودند :این پیشنهاد، نظر و تشخیص خودم بود، چون می بینم که عرب یک پارچه تصمیم به جنگ با ما گرفته است .سعد بن عباد و سعد بن معاذ اظهار کردند : آیا با عزت و کرامتی که در پرتو شما خداوند به ما عنایت کرده است باز هم ذلت را بپذیریم؟ ...!

با چنین اظهاراتی، حضرت دستور دادند که پیش نویس صلح را - که هنوز به امضا نرسیده بود - از بین ببرند و با صدای بلند به نمایندگان مشرکان اعلام کردند: برگردید که ما برای جنگ مصمیم (۱۱۳)

معمولا مفسران قرآن، به این مرزبندی در ذیل آیه (وشاورهم فی الامر) تصریح کرده اند:

آلوسی می گوید: مشورت در جایی است که نص شرعی نباشد و گرنه شورا معنا ندارد، و چگونه ممکن است که مسلمان از حکم خدا به آراء مردم، عدول کند (۱۱۴)

جصاص می نویسد: پیامبر (ص) در جایی که نص الهی نبود، مشورت می کرد، اما در منصوبات، مشورت جایز نبود (۱۱۵) و علامه طباطبائی در المیزان آورده است: احکام ثابت الهی، مورد مشورت نبود همچنان که هیچ کس اجازه تغییر آن را نداشت و گرنه اختلاف حوادث جاری، احکام خدا را نسخ می کردند (۱۱۶)

تسلیم یا تحقیق؟

در دوران حاکمیت رهبران صالح و نظام های مشروع، تسلیم مطلوب است یا تحقیق؟ و آیا با مشروعیت حکومت و لیاقت حاکم، تحقیق و بررسی در آراء او ناپسند و تسلیم صرف بودن مطلوب است؟ و آیا نظر حاکم اسلامی چندان «قداست» می یابد که باید از نقد دیگران «مصون» باشد؟ و آیا «عصمت» یا «عدالت» در رهبری، «حق چون و چرا» را از مردم می گیرد؟

لازم به ذکر است که این بحث، صرفا در خصوص مشروعیت اعتراض و انتقاد است و بحث از نظر مشروعیت یا عدم مشروعیت مخالفت عملی و موارد آن، از موضوع این رساله خارج است.

یکی از متفکران بزرگ اسلامی، با توجه به داستان موسی و خضر در قرآن کریم، رمز مسکوت و اعتراض در برابر پیشوا را چنین تبیین می کند:

«یک نکته بزرگ که از این داستان استفاده می شود این است که «تابع و پیرو تا آن جا تسلیم متبوع و پیشوا است که اصول و مبادی و قانون، نشکند و خراب نشود» اگر دید، آن متبوع کاری بر خلاف اصول و مبانی انجام می دهد، نمی تواند سکوت کند، گو این که در این داستان، عملی که عبد صالح کرد، از نظر خود او که افق وسیع تری را می دید و به باطن موضوع توجه داشت بر خلاف اصول نبود، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، ولی سخن در این است که چرا موسی صبر نمی کرد و زبان با انتقاد می گشود، با این که وعده می داد و به خود تلقین می کرد که اعتراض نکنند باز هم اعتراض و انتقاد می کرد؟ نقص کار موسی در اعتراض و انتقاد نبود، در این بود که به رمز مطلب و باطن کار آگاه نبود، البته اگر به رمز مطلب آگاه می شد اعتراض نمی کرد، و مایل بود که برسد به مطلب، ولی مادامی که از نظر او عملی بر خلاف اصول و قانون الهی است، ایمان او به او اجازه نمی دهد که سکوت کند بعضی گفته اند که اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می شد، موسی از اعتراض و انتقاد باز نمی ایستاد، مگر این که به رمز مطلب آگاه می شد (....۱۱۷)

این سوال برای علمای «علم رجال» که به بحث در باره جرح و تعدیل اصحاب ائمه می پردازند نیز مطرح بوده است که آیا «اعتراض بر مقام ولایت موجب «جرح» می گردد؟» محقق تستری با استفاده از داستان موسی و خضر، چنین افرادی را «تبرئه» می کند، او در شرح حال سفیان بن لیلی، که با لحن تندى به امام مجتبی (ع) به خاطر صلح با معاویه اعتراض کرد، می نویسد: «و اذا كان مثل موسى (ع) مع كما له لما لم يفهم وجه الحكمة اعترض، لا غروان يعترض هذا مع نقصه، و لمابين له الحسن (ع) وجه الحكمة، قبل و سلم، فهو سالم (١١٨٠) البته در داستان حضر موسی، دو نکته قابل بحث و تحقیق است:

۱- حضرت موسی، خود تبعیت از عبد صالح را «انتخاب» کرد. و البته این انتخاب باعث سلب مسئولیت از او نمی شد، و لذا در هر کجا که به نظرش قانون شکسته می شد، اعتراض می نمود ولی آیا در صورتی که متبوع و پیشوا از طرف خداوند «نصب» شود، باز هم چنین مسئولیتی برای تابع وجود دارد؟ به خصوص اگر متبوع معصوم باشد؟

۲- تبعیت حضرت موسی از عبد صالح، در دائره محدود خود او و در زمینه مسائل فردی بوده است، ولی آیا اگر متبوع، رهبری اجتماعی داشته باشد، باز هم چنین حقی برای تابع وجود دارد؟ یعنی تبعیت افراد جامعه از رهبری هم به تشخیص خود آن ها در تک تک موارد بستگی دارد؟ آیا از این داستان، چنین استفاده ای می توان نمود؟

از آن جا که تحلیل این مباحث، از حوصله این مقاله، و از موضوع آن خارج است، از تعقیب آن خودداری نموده و به این اصل توجه می دهیم که در جامعه اسلامی اگر فرد یا گروهی، برای تبعیت، فرصت تحقیق و بررسی بطلبند، این امکان در اختیار آن ها قرار می گیرد؛ مثلاً وقتی عده ای از طرفداران عبدالله بن مسعود، که از اصحاب حضرت علی (ع) بودند، در جنگ با معاویه و مشروعیت آن تردید نموده، و از حضرت اجازه خواستند، تا ضمن همراهی حضرت و فرصت تحقیق در این باره داشته باشند و اعمال معاویه را زیر نظر گرفته، و سپس علیه تجاوز گر وارد جنگ شوند، حضرت فرمودند:

«مرحبا و اهلا، هذا هو الفقه في الدين و العلم بالسنة، من لم يرض بهذا فهو خائن جبار؛ أفرين بر شما، این اندیشه در دین و علم به سنت است، هر کسی بدان رضایت ندهد خائن و ستمگر است» (۱۱۹). در نظام اسلامی، امکان تحقیق از افراد گرفته نمی شود، و آن ها که خواستار بررسی موضوعات باشند، طرد و تکفیر نمی شوند، تا حق برایشان آشکار گردد.

البته افراد دیگری نیز بوده اند که از شناخت عمیق تری نسبت به مولی برخوردار بوده و همین شناخت عمیق راه وسوسه و تردید را بر آنها می بسته است؛ مثلاً وقتی که بنابر حکمیت در جنگ صفین شد، به حضرت عرض کردند: که مالک اشتر بر جنگ اصرار دارد، حضرت فرمودند: «ان الاشتر ليرضى اذا رضيت» و هنگامی که عهدنامه را به او دادند، اگر چه ناراحت بود، ولی گفت:

«ولكن قد رضيت بما صنع علي اميرالمومنين و دخلت فيما دخل فيه، فانه لا يدخل الا في هدى و صواب؛ اما من به آنچه که علی (ع) خواسته راضی ام، و من به چیزی که علی داخل شده، وارد می شوم چون او جز به درستی و هدایت وارد نمی شود» (۱۲۰). در عین حال نباید غفلت کرد که همه مالک اشتر نیستند، چه این که حضرت فرمود: در میان شما دو نفر مانند مالک اشتر نیست. و از سوی دیگر، همیشه در راس جامعه اسلامی فردی قرار ندارد که با اطمینان بتوان گفت: «لا يدخل

الا فی هدی و صواب « بر این اساس، راه بحث و تحقیق را بر عموم، آن هم در ادوار مختلف زعامت اسلامی نمی توان مسدود نمود .

جواز تحقیق و ادله ولایت فقیه

بیانات رهبری اسلامی در عصر غیبت ، به یکی از سه شکل زیر است :

۱ - بیان فتوا: در این قسمت ، رهبری در موضوعات مختلف، حکم الهی را بیان می کند، این احکام از « فقاہت و اجتهاد » او تراوش می کند .

۲ - تشخیص موضوعات : در این قسمت ، رهبری نظر خود را نسبت به موضوعات سیاسی و اجتماعی بیان می کند و مصالح و مفاسد آن ها تبیین می کند ، این نظریات از دیدگاههای او در مسائل مختلف جامعه و احاطه اش بر مسائل و موضوعات سرچشمه می گیرد .

۳ - صدور حکم : در موارد خاصی، اداره جامعه اسلامی، به حکم حاکم نیاز پیدا می کند، این حکم از سوی رهبری صادر می شود و مربوط به حوزه « ولایت » است

روشن است که چون بخش اول و دوم ، خارج از محدوده « اعمال ولایت » می باشد، انتقاد قوی و حتی مخالفت عملی، می تواند جایز باشد، ولی در مواردی که نظام بر اساس حکم حاکم اداره می شود، آیا جایی برای بحث و بررسی، انتقاد و اعتراض نسبت به « حکم » او وجود دارد؟ معمولا فقها این مسئله را در کتاب القضاء نسبت به « حکم قضایی حاکم » در موارد « فصل خصومت » مورد بحث قرار داده اند، ولی از آن جا که :

اولا : قضاوت خود شعبه ای از ولایت است، و حکم قضایی با تکیه بر « ولایت » اعتبار دارد .

ثانیا : ادله ای که در این مسئله مورد بحث قرار گرفته است، از ادله مشترکه اعتبار قضاوت، و (ولایت) است، و با روشن شدن مفهوم دلیل و دائره دلالت آن، کیفیت استناد به آن ، در هر دو باب یکسان است . از این رو کلمات فقها را مورد بررسی قرار می دهیم :

شیخ انصاری (ره) «نظر در حکم حاکم» و بررسی آن را فی حد نفسه، جایز می داند با این استدلال که « بررسی و نظر در حکم »، « نقض حکم » نیست . این بررسی و تحقیق به حسب مورد احکام مختلفی می تواند داشته باشد : وجوب، استحباب و حرمت . شیخ اعظم چنین می فرماید :

«الظاهران النظر فی حکم الحاکم فی حد نفسه غیر محرم لانه بمجرد لیس نقضا و ان استلزم النقض فی بعض الاحیان، بل قد یجب کما اذا رفع المحکوم علیه الامر الیه مدعیا جور الاول فی الحکم، و قد یندب کما اذا اراد استفادة مطلب علمی او حکمة عملیة، نعم انما یحرم النظر اذ، انضم الیه بعض الدواعی الفاسدة کالتجسس من العیب للتضییع و الاذاعة و اسقاط الحاکم عن اعین الناس و امثال ذلك ، و لعل الحکم من المسلمات.» (۱۲۱)

در این عبارت، حریم اعتبار «حکم» مشخص گردیده است و آنچه که در فقه مسلم است، «عدم جواز نقض حکم» است و صرف نقد و بررسی حکم، نقض حکم نیست، البته ممکن است همین نقد و بررسی، در اثر جهات خارجی، ممنوع باشد، که از بحث فعلی خارج است.

همچنین، «رد بر حاکم» ممنوع است چه این که در مقبوله عمر بن حنظله - که از ادله ولایت فقیه نیز شمرده می شود - از رد بر حاکم نهی شده است، ولی این نهی شامل «اعتراض به حاکم و انتقاد و از آن» نمی شود، زیرا:

اولا: رد و اعتراض ممنوع، در مواردی است که حاکم به جور و ظلم، حکم نکرده باشد، و لذا اگر فردی ادعای جور حاکم را دارد، چو احتمال صدق دعوای او وجود دارد، لذا ادعای او به ادعای این که حکم حاکم باید نقض شود بر می گردد، به تعبیر شیخ انصاری:

«قالوا - من غیر خلاف - انه لو ادعی المحكوم علیه ان الحاكم الدول قد حکم علیه بالجور و جب علی الثانی النظر فیه... لان المنهی عنه فی ادله النصب لیس الا الرد و النقص فیما اذا لم یکن الحاكم قضی علیهم بالجور، و فی غیره فیجوز الرد، و دعوی الجور مراجعة الی دعوی ان حکمه مما ینبغی نقضه، و هی دعوی محتملة الصدق .

فیدل علی سماعها کل ما دل علی سماع سایر الدعاوی، و لیس من الرد و الاعتراض الممنوع فی شیء.» (۱۲۲) به هر حال آنچه در مقبوله آمده است، این است: «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد، و الراء علینا الراء علی الله.» (۱۲۳)

ثانیا: باید بین «رد بر حاکم» با «بررسی حکم حاکم» تفکیک کرد، زیرا بررسی و نقد و حتی بیان خطا و اشتباه آن، رد حاکم نیست، صاحب جواهر می گوید: دعوی بر علیه حاکم در حکمش، قابل سماع است زیرا:

«لیس من «الرد» علی الحاكم، بل هو من «بیان خطا الحاكم» الذی هو غیر معصوم.» (۱۲۴) مرحوم سید در ملحقات عروه الوثقی می گوید، پس از حکم حاکم، اگر محکوم علیه ادعا کند که حاکم صلاحیت نداشته و یا در حکم اشتباه کرده و یا در مقدمات آن تقصیر کرده، و یا بر خلاف عدالت حکم نموده است، به مقتضای عموم ادله، دعوای او قابل پیشگیری است و سپس اضافه می کند که:

«و ما عن بعضهم» من عدم سماعه لانه امین الامام (ع) و ایضا فتح هذا الباب موجب للطعن فی الحکام «لا وجه له.» (۱۲۵) در این جا کلام صاحب عروه، ناظر به استدلالاتی است که برای «عدم سماع بینه علیه حاکم» در کلمات محقق اردبیلی آمده است، و محقق نراقی به پاسخ آن ها پرداخته است:

۱ - امین بودن حاکم، فرع صلاحیت و اهلیت اوست، و با اثبات فسق، امین امام (ع) نیست.

۲ - در صورت عدم اثبات، جلوی تفسیق دیگر حکام را با تعزیر مدعی - چون به علما اهانت می کند، می توان گرفت.

۳ - اگر این حاکم امین امام (ع) است ، فقها و حکام دیگر نیز که در باره او اظهار نظر می کنند، امنا الله اند، از این رو اگر حاکم اول را امین یافتند، حکم به تبرئه او خواهند کرد، و اگر وضعی در او دیدند، قدح و جرح او ضرری ندارد، بلکه باعث می شود که حکام دیگر از این اشکالات پرهیز کنند، و این خود به مصلحت است.

۴ - بی اعتنایی به چنین شکایاتی ، باعث ابطال حقوق مردم است .

۵ - اگر توجه به این دعوی و بررسی آن ها ، باعث اهانت به حاکم باشد، چنانچه اتهام ثابت باشد که استحقاق اهانت دارند ، و اگر ثابت نشود که نه تنها اهانت نیست ، بلکه ممکن است باعث عزت گردد .

قال فی المستند :احتج المحقق الاردبیلی علی عدم سماع البینه مطلقا بانه امین الامام و فتح هذا الباب موجب لعدم اجراء الاحکام ، و الطعن فی الاحکام فلا یقبلون القضاء، و فیه کونه امینا فی زمن الغیبه فرع اهلیته فان ثبت الفسق فلیس امینا، و الا یمکن سد باب تفسیق سایر الاحکام بتعزیر المدعی حیث اهان العماء مع ان العدول و لحاکم الاخر ایضا امنا الله ، فان کان الحاکم الاول امینا لا یقدحون فیه ، و لا یضر القدح بل ذلك موجب لسعی القضاء فی الاجتناب عن العیوب او سترها فهو ایضا مصلحه تامه(...۱۲۶)

و قد یستشکل فی سماع هذه الدعوی بایجاب اهانه الحکام و تزهدهم فی الحکم و ایجابہ للعسر و الحرج و افضائه الی التسلسل ، و یجاب عن الاول بمعارضته بایجاب عدم السماع لابطال حقوق الناس مع انه ان ثبت ما یدعیه فلا باءس بالاهانه ، بل ینبغی ان یمتنع ، و الا فلا اهانه، بل ربما یوجب العزه والثانی بمعارضته ایضا بایجابہ العسر و الحرج علی الناس فی تضحیح حقوقهم لو لم یمسح ، و الثالث بمنع الافضاء .»

غرض از نقل کلمات اساطین فقه این است که به کیفیت برداشت آن ها از « ادله نصب فقیه » پی بریم و بدا نیم که از نظر آن ها ادله نصب ، هیچ گونه منافاتی با جواز بررسی و نقد حکم حاکم ندارد، و در دید آن ها هیچ گونه تلازمی بین نصب حاکم از سوی امام (ع) و غیر قابل تحقیق و تاءمل بودن دستورات او وجود ندارد، همچنین آن ها به همان میزان که به حفظ حرمت حاکم توجه دارند به گونه ای که می گویند : « یحرم النظر اذا انضم الیه بعض الدراعی الفاسده کالتجسس عن العیب للتضحیح و الاذاعه و اسقاط الحاکم عن اعین الناس » به همان مقدار به حفظ حقوق مردم نیز توجه دارند و « قد است حاکم » را بهانه ای برای نادیده گرفته حقوق دیگران - حتی اگر احتمال تضحیح حق فردی وجود داشته باشد - نمی دانند .

فقها حاکم اسلامی که دو شرط اساسی « عدالت و فقاہت » را در او معتبر ، و امین امام (ع) و منصوب از قبل او می دانند در شأنی فراتر از « خطا و اشتباه » و « جور » ندانسته و حکم او را مصون از انتقاد و اعتراض تلقی نمی کنند .

آنها اگر چه « رد بر حاکم » را جایز نمی دانند، ولی محدوده رد ممنوع را توضیح داده و تصریح کرده اند که بیان خطا، غیر از رد بر حاکم است .

در این جا به نقل عبارت دیگری از محقق آشتیانی می پردازیم تا ببینیم که از نظر این فقیه: آیا تحقیق و بررسی حکم حاکم، به عنوان این که «مستلزم تفتیش از عدم صلاحیت او» ست، ممنوع است؟ و آیا جستجو و تفحص از صفات واقعی حاکم، فی حد نفسه، محض از عیب و عیب جویی تلقی می شود؟ و آیا در صورتی که این تفحص، عیب جویی باشد، حرام است؟

قد یتوهم حرمة النظر من دون ادعا المحكوم علیه بالحکم بالجور من حیث استلزامه الفحص و التفتیش عن عیوب الناس .وجه الملازمة انه مستلزم للتفتیش عن فسق الحاکم و هو محرم بالکتاب و السنة، لکذک خیبر بفساد هذا الوهم . اما اولاً : فللمنع من کون مجرد التفتیش عن الواقع فحصاً عن عیب احد، و ثانياً : سلمنا کونه مستلزماً للفحص عن خطا الحاکم فی اجتهاده، لکنه لیس الخطا فی الاجتهاد عیباً بعد فرض معذورية المجتهد فيه، و ان سمی مجرد الخطا فی الاجتهاد عیباً نمنع کون الفحص عن کل عیب حراماً حتی مثل هذا العیب، فان قيل نفرض الکلام فيما اذا الطلع بعد الفحص علی فسق الحاکم بتقصیر فی اجتهاده، قلنا : اولاً ان مجرد الاطلاع علی الفسق احياناً لا یسمى فحصاً عن الفسق كما لا یخفی اذا لفحص عن الشی لا یطلق الا اذا کان غرض الشخص من اولی الامر بالفحص، الوصول الیه، و ثانياً : سلمنا کونه فحصاً عن العیب لکن نمنع من کون الفحص عنه فی المقام حراماً، بل هو نظیر الفحص عن احوال الرجال و الشهود و غیرهما(۱۲۷) .

حفظ مرزها

اسلام که حق نصیحت، انتقاد، تحقیق و بررسی مردم را نسبت به زمامدار، مورد تائید قرار داده است، در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه، غفلت نکرده است، و در مقررات گوناگون خود، بدان توجه داده است، در عبارت شیخ انصاری، نمونه ای از این حفظ حریم را نقل کردیم. نمونه دیگر دستور حضرت علی(ع) به مالک اشتر است که: کارگزارانی را انتخاب کن که جسارتشان، باعث مخالفت علنی با تو در میان مردم نگردد...» :ممن لا تبطره الکرامة فیجری بها علیک فی خلاف لک بحضرة الملاء.» (۱۲۸)

بر این اساس، شوکت، حاکم اسلامی در جامعه باید محفوظ باشد، چرا که با تضعیف آن، پایه های نظام سست، و در نتیجه دشمنان بر نابودی آن طمع می کنند.

حضرت رضاع(ع) در پاسخ به نامه محمد بن سنان، علت حرمت «فرار از جنگ» را «استخفاف پیشوایان عادل» و در نهایت(جرات دشمنان بر مسلمین) ذکر فرموده اند:

«حرم الله الفرار من الزحف لما فيه من الوهن في الدين و الاستخفاف بالرسول و الائمة العادلة و ترک نصرتهم علی الاعداء...لما فی ذلک من جراءة العدو علی المسلمین.» (۱۲۹)

مخالفت و مقاومت در برابر رهبری اسلامی، چندان سنگین و جرم بزرگی است که شیخ صدوق می گوید:

انه متى امره امام المسلمین بالطلاق فامتنع ضربت عنقه لامتناعه علی امام المسلمین.(۱۳۰) اسلام از عموم مردم خواسته است که در همه معاشرت ها و نشست و برخاست های خود، «دفاع از امام مسلمین» را مورد توجه قرار دهند، و در آن جا که هتک حرمت او می شود. بی تفاوت نمانند:

« عن ابی عبدالله ، قال رسول الله، من كان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یجلس فی مجلس یسب فیہ امام او یعاب فیہ مسلم.»
(۱۳۱)

و اگر مردم در انجام این وظیفه کوتاهی کنند، و از حریم ولایت پاسداری نکنند، عاقبت تضعیف رهبری، از بین رفتن عزت و سربلندی امت اسلامی و حاکمیت ذلت خواهد بود :

عن ابی جعفر(ع) : من قعد فی مجلس یسب فیہ امام من الائمه، یقدر علی الانتصاف، فلم یفعل البسه الله الذل فی الدنيا و عذبه فی الاخره و سلبه صالح ما من به علیه معرفتنا.(۱۳۲)

(قال فی المنجد: انتصف :اخذ حقه منه حتی صار و اياه علی النصف ، انتقم منه .)

پی نوشت ها :

۱ مقاله « نصیحت ائمه مسلمین » بر اساس پیشنهاد دبیرخانه خبرگان - مرکز تحقیقات علمی - در یک فراخوان محدود نگارش یافته است . با توجه به

محدودیت حجم مقاله، از بعضی مطالب به اجمال گذشته ایم که نیازمند دقت ویژه است .

۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ .

۳ الوافی، ج ۲، ص ۹۹ .

۴ بحار الانوار، ج ۲۷، کتاب الامامه، باب ۳ .

۵ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ .

۶ همان، ص ۴۰۴ .

۷ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۹ .

۸ خصال صدوق، ص ۱۴۹ .

۹ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۷ .

۱۰ مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۲۴ .

۱۱ الوافی، ج ۲، ص ۹۸ .

۱۲ تحف العقول(مترجم) ص ۴۱ .

- ١٣ بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٦٦ .
- ١٤ تفسير قمى، ج ٢، ذيل سوره نصر .
- ١٥ اصول كافى، كتاب الحجّة، باب ما يجب من حق الامام على (ع) و حق الرعيّة على الامام، ح ٣ .
- ١٦ نهج البلاغّة، خطبه ٢٠٦ (فيض الاسلام) .
- ١٧ شرح ملا صالح مازندراني بر اصول كافى، ج ٩، ص ٩٤ و مرآة العقول، ج ٩، ص ١٤٢ .
- ١٨ اعراف، (٧)، آيه ٦٢ .
- ١٩ همان، آيه ٦٨ .
- ٢٠ نهج البلاغّة، نامه ٢٨ .
- ٢١ همان، نامه ٧٣ .
- ٢٢ شرح ابن ميثم، ج ٥، ص ٥٤، شرح ابن ابى الحديد، ج ١٦، ص ١٠٨ .
- ٢٣ نهج البلاغّة، خطبه ٣٤ .
- ٢٤ همان، نامه ٢٩ .
- ٢٥ مرآة العقول، ج ٤، ص ٣٢٤، بحار الانوار، ج ٢، ص ١٤٩، وافى، ج ٥، ص ٥٣٦ .
- ٢٦ وافى، ج ٢، ص ٩٩ .
- ٢٧ همان، ج ٥، ص ٥٣٦ .
- ٢٨ نهايه ابن اثير، ج... ص....
- ٢٩ احمد البرزنجى، النصيحة العامة لملوك الاسلام و العامة، ص ٣ .
- ٣٠ محمد يوسف الكاندهلوى، حياة الصحابة، ج ٢، ص ١١٩ .
- ٣١ همان، ج ٢، ص ١٢١ .
- ٣٢ محقق سبزوارى، روضة الانوار، ص ١١ .
- ٣٣ همان، ص ٦٥ .
- ٣٤ نهج البلاغّة، عهدنامه مالک اشتر .

- ۳۵ محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۱۹۰ .
- ۳۶ نائینی، تنبیه الامه، ص ۱۲ - ۱۵ .
- ۳۷ همان، ص ۱۶ .
- ۳۸ صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶ .
- ۳۹ همان، ص ۲۵۹ .
- ۴۰ همان، ج ۱۶، ص ۳۰ .
- ۴۱ همان، ج ۸، ص ۴۷ .
- ۴۲ استاد مطهری، پاسخهای استاد بر نقدهایی به کتاب مساله حجاب، ص ۷۱ .
- ۴۳ استاد مطهری، علل گرایش به مادی گری، ص ۲۰۰ - ۲۰۵ .
- ۴۴ تنبیه الامه، ص ۷۸ و ۷۹ .
- ۴۵ همان، ص ۵۳ - ۵۵ .
- ۴۶ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴ .
- ۴۷ همان، ج ۸، ص ۴۷ .
- ۴۸ همان، ج ۸، ص ۶۰ .
- ۴۹ همان، ج ۹، ص ۱۹۴ .
- ۵۰ نهج البلاغه، خطبه ۳۴ .
- ۵۱ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نصیحة المومن .
- ۵۲ مکاسب شیخ انصاری (ط دارالذخائر) ج ۱، ص ۱۷۶، جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۶۷ .
- ۵۳ امام خمینی، مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۲۹۰ .
- ۵۴ نهج البلاغه، خ ۱۹ .
- ۵۵ شرح ابن مثمین، ج ۱، ص ۳۲۳ .
- ۵۶ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۹۷ .

- ٥٧ بقرة (٢) آية ١٥٩ .
- ٥٨ شرح ابن ابى الحديد، ج١، ص ٢٩٦ .
- ٥٩ نهج السعادة، ج٢، ص ٣١ .
- ٦٠ همان، ص ٣١٦ .
- ٦١ همان، ج٢، ص ٣٣٦ .
- ٦٢ نهج البلاغة، خطبه ١٢١ .
- ٦٣ ر.ك: نهج السعادة، ج٢، ص ٣٢٨ .
- ٦٤ همان، ص ٤٨٠ .
- ٦٥ همان، ص ٣٣٩ .
- ٦٦ همان، ص ٣٤٢ .
- ٦٧ نهج البلاغة، خطبه ١٢٧ .
- ٦٨ همان، خطبه ١٧٧ .
- ٦٩ نهج السعادة، ج٢، ص ٣٢٥ .
- ٧٠ جاذبه و دافعه على (ع)، ص ١٤٣ .
- ٧١ الغدير، ج٩، ص ٣ و ٤ .
- ٧٢ همان، ص ٦ .
- ٧٣ همان، ص ٢٥ .
- ٧٤ همان، ص ١٦ .
- ٧٥ نهج البلاغة، خطبه ١٦٩ .
- ٧٦ نهج السعادة، ج٢، ص ٢٢٦ .
- ٧٧ نهج البلاغة، عهدنامه مالک اشتر (ص ١٠٠٦ فيض الاسلام) .
- ٧٨ محمد تقى جعفرى، حكمت اصول سياسى اسلام، ص ٣٩٤ .

- ٧٩ صحيفه نور، ج١٧، ص ١٦١ .
- ٨٠ همان، ج١٣، ص ٧٢ .
- ٨١ همان، ج١٤، ص ٩٧ .
- ٨٢ بحار الانوار، ج٢، ص ١٠٨ .
- ٨٣ نهج البلاغه، عهدنامه مالك اشتر، (ص ١٠٠٦ فيض الاسلام).
- ٨٤ نهج البلاغه، خطبه ٣٥ .
- ٨٥ آل عمران(٣) آيه ١٥٩ .
- ٨٦ واقدى، مغازى، ج١، ص ٢١٠ .
- ٨٧ همان، ج٢، ص ٤٤٥ .
- ٨٨ نهج البلاغه، خطبه ١١٧ .
- ٨٩ همان، خطبه ٢٠٦ .
- ٩٠ همان، عهدنامه مالك اشتر(ص ١٠٢٤ فيض الاسلام).
- ٩١ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج١٧، ص ٩٣ .
- ٩٢ نهج البلاغه، عهدنامه مالك اشتر، (ص ١٠٢١ فيض الاسلام).
- ٩٣ جاحظ، التاج، ص ٢١١ .
- ٩٤ نهج البلاغه، خطبه ٢٠٦ .
- ٩٥ بقره(٢) آيه ٢٠٦ .
- ٩٦ تفسير آلاء الرحمن، ج١، ص ١٨٤ .
- ٩٧ رشيد رضا، المنار، ج٢، ص ٢٥٠ .
- ٩٨ بحار الانوار، ج٤٤، ص ٥٧ .
- ٩٩ طبرسى، احتجاج، ج٢، ص ٩ .
- ١٠٠ علل الشرايع، ج١، ص ٢١١ .

- ١٠١ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٣ و ٥٩؛ شرح نهج البلاغة، ج ١٦، ص ١٦ .
- ١٠٢ احتجاج، ج ٢، ص ١٢ .
- ١٠٣ نهج البلاغة، عهدنامه مالک اشتر، (ص ٩٩٩ فيض الاسلام .)
- ١٠٤ محمد تقى جعفرى، حكمت اصول سياسى اسلامى، ص ٢٢٠ .
- ١٠٥ جاحظ، المحاسن و الاضداد، ص ٣٢ .
- ١٠٦ توبه (آيه ٦١) .
- ١٠٧ تفسير الميزان، ج ٩، ص ٣١٥ .
- ١٠٨ تحف العقول، ص ٢٦٩ .
- ١٠٩ تفسير الميزان، ج ١٧، ص ٢٥٠ .
- ١١٠ كافي، ج ٨، ص ١٩ .
- ١١١ نهج البلاغة، (فيض الاسلام)، ص ١١٦٥ .
- ١١٢ واقدى، مغازى، ج ١، ص ٥٣ و ٥٤ .
- ١١٣ همان، ج ٢، ص ٤٧٨ .
- ١١٤ ألوسى، تفسير روح المعانى، ج ٢٥، ص ٤٢ .
- ١١٥ جصاص، احكام القرآن، ج ٢، ص ٤١ .
- ١١٦ تفسير الميزان، ج ٤، ص ٧٠ .
- ١١٧ شهيد مطهرى، ده گفتار، ص ١١٥ .
- ١١٨ تسترى، قاموس الرجال، ج ٥، ص ١٤٢ .
- ١١٩ شرح ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ١٨٦ .
- ١٢٠ نهج السعادة، ج ٢، ص ٢٨٠ .
- ١٢١ ملا حسينقلی همدانى، القضاء الاسلامى، (تقريرات شيخ انصارى، ج ١، ص ٢١٤) .
- ١٢٢ همان، ج ١، ص ٢١٧ .

١٢٣ كافي، ج٧، ص٤١٢ .

١٢٤ جواهر الكلام، ج٤٠، ص١٠٥ .

١٢٥ عروة الوثقى، ج٣، ص٣٠ .

١٢٦ نراقي، مستند، ج٢، ص٥٢٩ .

١٢٧ آشتياني، كتاب القضاء، ص٥٩ .

١٢٨ نهج البلاغة، عهدنامه مالک اشتر، (ص١٠١٥ فيض الاسلام).

١٢٩ وسائل الشيعة، ج١١، ص٦٦ .

١٣٠ همان، ج١٥، ص٤٥٤ .

١٣١ همان، ج١١، ص٥٠٧ .

١٣٢ همان، ج١١، ص٥٠٤ .

فصلنامه حكومت اسلامي شماره ١